

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال سوم
شماره ۲۹ - مرداد ۱۳۸۱ - اوت ۲۰۰۲

شکنجه در جامعه بسته و شکنجه در "جامعه باز"

طرح منع شکنجه در روز ۱۸ اردیبهشت ماه در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید که مشتمل بر ۲۲ ماده است.

این مصوبه که در نفس خود اعترافی به وجود شکنجه در بیفولهای مرگ رژیم جمهوری اسلامی است تعریف مصادیق شکنجه است که مشتمل بر موارد مهم زیرین می باشد. "هرگونه اذیت یا آزار بدنی برای گرفتن اقرار، نگهداری زندانی در محیط زندان یا بازداشتگاه، بازجویی در شب، بی خوابی دادن به زندانی، انجام اقداماتی که عرفاً اعمال فشار روانی بر زندانی تلقی می شود، فحاشی و به کار بردن کلمات رکیک و توهین در حین بازجویی، استفاده از داروهای روان گردان، نگهداری زندانی در محل هایی با سر و صدای آزار دهنده، گرسنگی یا تشنگی دادن به زندانی، فشار روانی از طریق اعمال فشار به خانواده زندانی و... در حکم شکنجه بوده و اعمال آن ممنوع می باشد.

۲۳ سال بعد از اعمال شکنجه در زندانهای رژیم جمهوری اسلامی و ۱۴ سال پس از قتل عام زندانیان سیاسی عده ای اصلاح طلب بیادشان آمده که در ایران شکنجه می کنند. آنها حتی می دانند که چگونه شکنجه می کنند و روشهای گوناگون بازجویان را می شناسند. تقبیح شکنجه بر علیه کمونیستها مورد نظر این آقایان نیست، آنها وقتی پای شهردارهای تهران یا بازجویان همدست سعید امامی که شتر شکنجه در خانه آنها هم خواهید و یا شکنجه ملی مذهبی ها به میان آمد یادشان آمد که در زندانها ایران شکنجه می دهند. مواردی که آنها از آن نام می برند اعتراف به وجود شکنجه در زندانهای عدل علی است که در مورد "خودبها" بکار برده شده است. نمایندگان منسوب به اصلاح طلبان با ادامه در صفحه ۲

گزارش سیاسی به کنگره دوم حزب کار ایران (بخش آخر)

آنها بسیج شوند. روی کار آمدن ظاهر شاه و ورچه ورچه کردن مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران و خوشرفقه های وی برای امپریالیستها دل آخوندها را از ترس آب کرده است.

آمریکا به صراحت در مورد ایران گفته است که با این رژیم با در دست داشتن طپانچه ای در دست صحبت می کند. این تهدید آشکار رژیم جمهوری اسلامی برای تن دادن به سازش در عرصه ادامه در صفحه ۳

تاثیرات ۱۱ سپتامبر در ایران

مستقل از اینکه امپریالیستها با چه هدفی به افغانستان تجاوز نظامی کرده اند و بویژه امپریالیسم آمریکا اهداف نظامی خود را کتمان کرده و اروپا را در مخمصه بدی قرار داده است. سرکوب طالبان مسلماً جناحهایی از رژیم را ترسانده است و این ترس نه فقط ناشی از احتمال حمله آشکار و نهان آمریکا به ایران است، بلکه بیشتر از این جهت است که مردم مرگ آنها را عنقریب تلقی کرده و امیدوار گشته و برای سرنگونی

سخنگوی غیر رسمی امپریالیسم و صهیونیسم

آنها استدلال می کنند که همکاری با اسرائیل، برسمیت شناختن وی، امضاء گذاردن بیزر ورقه پیمان صلح اصلو سیاست صحیحی است که رژیم جمهوری اسلامی باید در پیش گیرد. مسئله فلسطین به ما مربوط نیست، به اعراب مربوط است. استدلالی موزیانه تر از این نمی توان سرهم بندی کرد.

وقتی نازیهای آلمان یهودیان را می کشتند و اموالشان را غارت می کردند روابط بسیار حسنه با رضا خان قدر داشتند، جاسوسان آلمان در همه جای ایران ولو بودند و برای نازیها تبلیغ می کردند، بسیاری از روشنفکران ایرانی را که تاریخاً دل خونی از امپریالیسم انگلستان و ادامه در صفحه ۴

یکی از نشریات خارج از کشور که تلاش وافر به خرج می دهد تا چهره انسانی از رژیم جنایتکار اسرائیل ترسیم کند و روحیه ضد عرب را در ایرانیان پرورش دهد کیهان لندن است. کیهان لندن همین نقش را در حمایت از پینوشه، نیکسون، کیزینگر، ترومن، شاه و سایر جنایتکاران تاریخ بعهد گرفته است. تو گوئی یکی از منابع تامین مالی نشریه ای فاقد آگهی های تجارتي از منابع غیبی است. به نوشته ای از قلمزنان این نشریه نظر بیفکند مملو از حس کینه جوئی نسبت به خلق فلسطین و توجه جنایات روشن و سبانه اسرائیل در سرزمین اشغالی فلسطین است. تاکتیک این نشریه ارتجاعی تحریک احساسات نژادی-ملی ایرانیهاست.

اشک صهیونیسم اشک تماش است

خیابانها با قوای دولتی می جنگند. البته این تبلیغات آنها در حمایت بی قید و شرط از رژیم منفور پهلوی فقط به حالت تهوع منجر می شد.

همین رادیو اسرائیل که مرکز دروغپراکنی صهیونیستهاست بازتاب خشم مردم را به مناسبت فرا رسیدن ۱۸ تیر ماه، روز کشتار و سرکوب دانشجویان در ایران بویژه در تهران و تبریز وسیله ای کرده تا به مردم بقبولاند که گویا رژیم جمهوری اسلامی برای سرکوب مردم از فلسطین و حزب الله لبنان آدم وارد کرده است. اسرائیل با این نیت این کار را می کند که سمت نفرت مردم به جمهوری اسلامی را به طرف نهضت عادلانه خلق فلسطین که می خواهد صهیونیستهای جنایتکار و آدمکش را از وطن ابا اجدای خویش بیرون بریزد بگرداند.

این نوع تبلیغ بدست عمال این رادیو و سلطنت طلبان به خاطر تسکین خشم سرکوفت شده آنها در دوران انقلاب است.

آنها می خواهند تلافی آن سالهای سرشکستگی و حقارت را در بیاورند.

ادامه در صفحه ۵

اخیراً ماشین عظیم تبلیغاتی صهیونیسم جهانی که دستگاهی برای تحمیل مردم جهان است، در مبارزه علیه مردم فلسطین به کارزاری تبلیغاتی دست زده است. این کارزار در دو زمینه خود را بروز می دهد.

نخست انتقام صهیونیسم از دستاوردهای انقلاب ایران و اخراج جاسوسان اسرائیلی از کشور ایران بعد از انقلاب شکوهمند بهمن ۵۷ است.

اگر بخاطر آورد در دوران مبارزات گسترده مردم میهن ما علیه سلطنت نکبت بار شاه و ایادیش که مورد حمایت اسرائیل و متخصصین شکنجه آنها بودند آخوندها برای اینکه از اعتبار ارتش شاهنشاهی نگاهند که می بایست در آینده نقش مهمی در انتقال قدرت از پهلوی به خمینی ایفاء کند، شایع کرده بودند که این سربازان اسرائیلی هستند که به روی مردم ایران تیراندازی کرده و آنها را می کشتند و برای قوت بخشیدن به این استدلال اضافه می کردند شاه به ارتش اعتماد ندارد و به این جهت سرباز اسرائیلی وارد کرده است. ساواک و موساد و رادیو اسرائیل و جبهه ارتجاع جهانی بر عکس تبلیغ می کردند که فلسطینها به مردم اسلحه رسانده و چریکهای فلسطینی با عبور از مرزها در

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

شکنجه در...

انجام شکنجه در مورد "خودبها" مخالفند و آنرا مغایر احترام به اصول حقوق بشر می‌دانند. لیکن همین حضرات اصلاح طلب بر اساس قانون منع شکنجه در ماده دوم طرح تاکید می‌کنند: "در موارد ضروری برای کشف جرمی نظیر قاچاق مواد مخدر، جاسوسی، سرقت مسلحانه و اقدام مسلحانه علیه نظام، بازجویی متهم در شب برای حداکثر یک هفته و نگهداری به صورت انفرادی برای مدت ۱۵ روز مستند به دلایل توجیهی مجاز است." بر این اساس هر وحشیگری را می‌توان با دلایل توجیهی مشروط بر اینکه بر علیه "غیر خودبها" و در اینجا بطور عمده کمونیستها مورد نظر هستند مجاز است. طبیعتاً اگر کمونیستی در زیر شکنجه‌های وحشیانه بیش از یک هفته دوام آورد آنوقت مدت شکنجه را تمدید می‌کنند تا متهم را به حرف آورند. نفس موجودیت رژیم جمهوری اسلامی در قرن بیست و یکم خود شکنجه روحی انسانها است. ۲۳ سال شکنجه در این رژیم آنچنان عیان است و آنچنان قربانیان فراوانی بدنبال خود آورده است و آنقدر مدارکش در مراجع بین‌المللی بازتاب گسترده یافته و غیر قابل انکار است که حتی تقیه اسلامی یعنی دروغ گفتن اسلامی نیز نمی‌تواند وجود این وحشیگریها در بیغولهای رژیم جمهوری اسلامی را کتمان کند. ولی فراموش نکنیم که چنانچه در زمینه شکنجه فقط جمهوری اسلامی را مورد انتقاد و قرار داده و وی را افشاء کنیم تنها به قاضی رفته‌ایم. رژیم جمهوری اسلامی درس شکنجه را از رژیم منفور پهلوی آموخت که در زندانهایش با این روش سعی می‌کرد زندانیان کمونیست را درهم شکنند. تنقیه آبجوش، خرس لشگر دو زرهی، کشیدن ناخن، دستبند قبانی، آپولو، شوک الکتریکی، تجاوز به زنان، آویزان کردن و شلاق زدن و نظایر آنها با شرکت متخصصین اسرائیلی و آمریکائی و آموزش شکنجه‌گرانی نظیر تهرانی در آمریکا نشان می‌داد که شکنجه بعنوان وسیله حفظ یک رژیم ضد مردمی با همکاری عمال "جوامع باز و دموکراتیکی" نظیر اسرائیل و آمریکا سابقه طولانی تری دارد و نه تنها در گذشته بکار رفته در آینده نیز تا زمانیکه مبارزه طبقاتی وجود دارد و رژیمهای ضد مردمی با تلاش فراوان در پی حفظ قدرت سیاسی خود هستند هر وقت لازم بدانند از این وسیله استفاده خواهند کرد. دولت "دموکراتیک" اسرائیل اعمال شکنجه را در مورد فلسطینها باین عنوان که تروریست هستند و اقرار آنها می‌تواند جان بسیاری را نجات دهد قانوناً مجاز می‌شمرند و در مطبوعات از این روش وحشیانه حمایت می‌کردند. کار آنها فرقی با کار رژیم جمهوری اسلامی ندارد و لذا فقط جیره و مواجب بگیرهای این دولت صهیونیستی هستند که "اسرائیل را تنها کشور دموکراتیک" منطبقه می‌دانند. کار به این جا تمام نمی‌شود همه رژیمهای سرمایه‌داری در سراسر آفریقای سیاه و آمریکا جنوبی ژنرالها و

آسیای پر تلاطم به شکنجه مشغول بوده و هنوز هم هستند و این امر بر آمریکا و اروپا پنهان نبوده است. در آمریکا مثلا شکنجه رسماً قدغن است ولی بطور غیر رسمی از هیچ شکنجه‌ای رویگردان نیستند. در همین اواخر در برخورد به اعضاء القاعده روش وحشیانه شکنجه را بکار گرفتند و وزیر دفاع (بخوانید جنگ-توفان) و دادگستری آمریکا از آن حمایت کردند. بنظر آنها اعضاء القاعده از ۱۱ سپتامبر جانی محسوب شده و مشمول قوانین حقوق بشر و شهروندان آمریکائی نمی‌شوند. حال آنکه سرمایه‌داری آمریکا با شهروندان آمریکائی مخالف خویش نیز روش بهتری در پیش نگرفته و نخواهد گرفت. ترور جک لندن، اعدام دو کارگر بنامهای "ساکو" و "وانستی" و هم اکنون ابو جمال نمونه‌های روشن آن هستند. دوران سیاه مک کارتی پیش دوران سیاهتر رامن فلد-بوش رو سفید از کار در آمده است. ما در شماره‌های گذشته "توفان" نشان دادیم که امپریالیسم آمریکا دانشگاههای شکنجه دارد و متخصصین آن از بهترین روشهای علمی برای بازجویی و آموزش آن استفاده می‌کنند. دولت آمریکا به صدها شکنجه‌گر جهان پناهندگی داده است و آنها را مورد حمایت خود قرار داده است علیرغم اینکه اعمال آنها ضد بشری و منجر کننده بوده است. دفتر سازمان عفو بین‌الملل در آمریکا در گزارش مشروحی که منتشر کرده است خاطر نشان میکند که دولت بوش دست از حمایت صدها شکنجه‌گری که در آمریکا زندگی می‌کنند بردارد و آنها را دستگیر کرده و مجازات نماید. ولی دولت بوش و سرمایه‌داری آمریکا با شکنجه "خودبها" مخالفند و گرنه شکنجه "غیر خودبها" اشکالی ندارد و مغایرتی نیز با موازین حقوق بشر نوع امپریالیستی ندارد. دولت آمریکا در سال ۱۹۹۴ قانونی را به تصویب رساند که بر حسب آن شکنجه در خارج از ایالات متحده آمریکا نیز از انواع جرایم جنائی و قابل تعقیب در خاک آمریکا می‌باشد. حال آنکه شکنجه‌گران ایرانی ساراک بسیاری به آمریکا فرار کرده‌اند ولی مورد تعقیب قرار نمی‌گیرند. تزویر امپریالیسم و سرمایه‌داری اتفاقاً در این موارد مشخص است که روشن می‌شود. همه قوانین زیبا را به تصویب می‌رسانند تا بتوانند به مثابه شاهد تاریخی به آن استناد کنند و روشفکران بورژوا لیبرال دنیا را فریب دهند ولی هرگز آن قوانین را در مورد دوستان خویش باجرا نمی‌گذارند. بر اساس معاهده جهانی بر علیه شکنجه که آمریکا نیز امضایش را پای آن گذاشته است دولتها موظف هستند عاملین شکنجه را یا خودشان محاکمه کنند و یا برای محاکمه به کشورهای محل جنایتشان برگردانند. ولی آمریکائی‌ها در مواردی که مجبور شده‌اند بهر علتی برخی از شکنجه‌گران را محاکمه و محکوم کنند از استرداد آنها به دول مربوطه خودداری کرده و فقط آنها را از آمریکا اخراج کرده‌اند. سازمان عفو بین‌الملل از حدود حداکثر هزار نفر شکنجه‌گر در آمریکا نام می‌برد. روزنامه آلمانی فرانکفورتر روندشاو

در ۲۰۰۲/۶/۲۰ نوشت: "بر اساس گزارش مطبوعات آمریکا در روز چهارشنبه با استناد به گفتار مقامات آمریکائی، مامورین مراکش یکی از معتمدین رهبر تروریستها اسامه بن لادن را دستگیر کرده‌اند. این تبعه عربستان سعودی بنام ابو ذبیر الحیلی مدتهاست در زندان بسر می‌برد. ایالات متحده آمریکا تمایلی به استرداد این تروریست به مقامات آمریکائی نشان نمی‌دهند زیرا معتقدند در مراکش از روشهای بازجویی ویژه‌ای استفاده می‌شود که کاربرد آن در آمریکا ممنوع است."

مقامات آمریکائی اعتراف می‌کنند که آنها خودشان از طریق مقامات مراکشی امکانات تماس با زندانیها را دارند و در جریان آخرین تحولات بوده و نقش مشاور مامورین مراکشی را ایفاء می‌کنند.

سازمان عفو بین‌الملل در طی اطلاعیه‌ای از وضعیت شکنجه زندانیان سیاسی در مراکش پرده بر می‌دارد و نشان میدهد که روشهای گرفتن اعتراف آنها بجه صورتی است. این وضعیت فقط به مراکش محدود نمی‌شود. دولت آلمان سعی می‌کند با یکی از اتباع سوریه تبار خود بنام محمد س. که پس از ۱۱ سپتامبر توسط مامورین سوریه دستگیر شده و در زندان تحت شکنجه بسر می‌برد تماس بگیرد. دولت سوریه که می‌داند این درخواست بیشتر ژست دیپلماتیک است تا از ته قلب، تاکنون به دولت آلمان پاسخی نداده است. مقامات امیتی آلمان فاش ساختند که این تبعه ۴۱ ساله آلمانی ماههاست که در زندان دولت سوریه است و توسط مامورین دولت ایالات متحده آمریکا بازجویی می‌شوند. آمریکائی‌ها حقوق بشر را رعایت می‌کنند و خودشان دستشان به شکنجه نمی‌رود و در این راه از مامورین شکنجه سوریه استفاده می‌کنند. همان دولتی که تا چند ماه قبل در فهرست دول تروریست و "شورر" قرار داشت، بیکاره عابد و زاهد و مسلمانا. حتی نه سوریه و نه آمریکا زحمت این کار را بخود نداده‌اند که بر اساس موازین بین‌المللی دستگیری تبعه آلمان را به دولت آلمان اطلاع دهند.

امپریالیسم آمریکا که مدعی حمایت از ارزشهای جوامع "متمدن" و "جامعه باز" یعنی حمایت از حقوق بشر، منع شکنجه، احترام به قانونیت و آزادی و دموکراسی است در مبارزه با تروریسم و دشمن طبقاتی خود بهر عمل کثیفی دست می‌زند. جنایات آمریکائیها در جنگ جهانی دوم، در ویتنام، در کامبوج، در در اندونزی، در ایران در سراسر آمریکای جنوبی و آفریقا، در عراق و بالکان و افغانستان حاکی از آن است که همراه با جهانی شدن سرمایه شکنجه و تروریسم امپریالیسم آمریکا نیز رنگ جهانی بخود می‌گیرد. این واقعیات نشان میدهد که سرمایه‌داری و امپریالیسم صرفاً بر اساس منافع خود و نه بر اساس اعتقاد و احترام به موازین عمل می‌کند و برای کمونیستها ملاک سنجش حقیقت اعمال است و نه پرگوئیهای امپریالیستها و اندیشمندان ریز و درشتش در جهان.

صهیونیسم دست دراز شده امپریالیسم است

گزارش کنگره...

اقتصادی و سیاسی است. راه انداختن ایل و تبار پهلوی و سلطنت طلبان با پول سازمان سیا و حمایت محافل امپریالیستی در آمریکا و اروپا و بذل و بخششهای ملکه سابق فرح در یونسکو به کودکان جهان در حالیکه میلیونها کودک ایرانی به کمک نیاز داشته و این نیاز معضل کودکان خیابانی در ایران را بمثابة یک پدیده نوظهور و تاکنون ناشناخته در ایران بوجود آورده است حاکی است که امپریالیسم از قبیله پهلوی بعنوان عامل فشاری به رژیم جمهوری اسلامی استفاده جسته و سرنوشت افغانستان را برای آنها رقم میزند. تبلیغات رادیوهای بیگانه در حمایت از خاندان مغفور پهلوی و جارو جنجالهای تبلیغاتی توسط تلفتهای ساختگی از ایران در خدمت تأیید رژیم پهلوی است. این است که رژیم جمهوری اسلامی از هراسش ناچار شده سرکوب را تشدید کند. آنها می بینند که همه راهها بر روی آنها بسته شده است. بازی اصلاح طلبی نیز در غیاب جنبش حاضر توده‌ای بردی ندارد. فشار بین المللی بر ایران افزایش می‌یابد. اینکه حزب‌الله لبنان و سازمان حماس از طرف آمریکا جزء سازمانهای تروریستی مطرح شده‌اند با توجه به اینکه از طریق ایران و سوریه مورد حمایت قرار می‌گیرند فقط ناشی از فشار اسرائیل نیست، آمریکاییها برای فشار به ایران و دخالت موجه در آن به محض اینکه شرایط جهانی آنرا ایجاد نماید، نمی‌خواهند دست خود را از قبل بپندند. آنها گفته‌اند یا با ما و یا بر ما، آنها بارها گفته‌اند که این مبارزه علیه تروریسم را تا به انتها خواهند رفت و حق تعریف و درک از تروریسم را برای خود محفوظ داشته‌اند. اتفاقاً حمایت بی چون چرای آمریکا از صهیونیسم اسرائیل و چشم فرو بستن بر تروریسم آنها به نفع جمهوری اسلامی تمام می‌شود. زیرا مردم ایران سرکوب خواستهای بر حق مردم فلسطین را پذیرا نیستند و این امر فوراً مورد بهره‌برداری رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفته تا هر چه سریعتر موقعیت متزلزل خود را پس از حمله آمریکا به افغانستان تثبیت کند. متأسفانه به علت ضعف سازمانی یک حزب یکپارچه و قدرتمند طبقه کارگر در ایران خطر اینکه سیل نارضایی مردم در مسیرهایی جاری شود که رهبری بورژوازی را در اشکال گوناگون آن تأمین کند منتفی نیست. آینده منطقه بسیاری آشفته و خطر انفجار آن منتفی نیست. هیچکدام از رژیمهای عراق، ایران،

پاکستان، افغانستان، مصر، عربستان سعودی از استحکام برخوردار نیستند. خطر درگیری هند و پاکستان و تروریسم اسلامی افزایش می‌یابد. استقرار آمریکا در منطقه رژیمهای موجود را متزلزل خواهد کرد. حزب ما باید تلاش خود را برای وحدت کمونیستها بر اساس پذیرش مارکسیسم لنینیسم افزایش دهد.

اپوزیسیون انقلابی و اپوزیسیون ضد انقلابی

نکته‌ای که باید آنرا از قبل روشن کرد این است که اپوزیسیون انقلابی یعنی آن اپوزیوسی که برای رهبری طبقه کارگر در انقلاب آتی ایران و سرنگونی این رژیم با مضمونی سوسیالیستی مبارزه می‌کند باید از تضادهای پدید آمده سود جوید و از این سر درگمی اصلاح طلبان و ددمنشی انحصارطلبان بنبغ مردم با طرح شعارهای صحیح استفاده کند. زمان بنبغ نیروهای انقلابی عمل می‌کند. در عین حال اپوزیسیون انقلابی باید آن اپوزیسیون تقلبی را که تا کنون از خاتمی بعنوان یک رهبر انقلابی حمایت می‌کرده است و تمام چشم امیدش به وی بوده و مانند گذشته به چشم مردم ایران خاک می‌پاشیده که از بخشی از حاکمیت در مقابل بخش دیگر آن حمایت کنند نظیر توده‌ای اکثریتها همه جانبه افشاء نماید. در غیر اینصورت این مارهای خوش خط و خال می‌توانند مجدداً زهر خویش را به جنبش مردم ایران بریزند. ما هر روز بیشتر از روز پیش شاهدیم که این اپوزیسیون تقلبی راه دست اندازی عمال رژیم جمهوری اسلامی را در محیطهای انقلابی و یا در خارج از کشور به بهانه‌های گوناگون می‌گشاید. کنفرانس برلن نمونه چنین حرکتی بود که مانند لکه ننگی در تاریخ مبارزه اپوزیسیون ایران در خارج از کشور باقی خواهد ماند. مواضع توده‌ای اکثریتی ها که مردم را بجای مبارزه با این دستگاه استبدادی در هنگام آمدن خاتمی به سانه‌های سخنرانی بردند که دل خاتمی و جمهوری اسلامی را به کف آوردند بیان خیانتی روشن به امیال مردم ایران است. نباید گذاشت که این اعمال در حافظه تاریخ فراموش شود.

در خاتمی این گزارش به اطلاع خوانندگان "توفان" می‌رسانیم که بعلت درخواستهای فراوان از ما، حزب کار ایران (توفان) این گزارش را بطور جداگانه منتشر کرده و در دسترس علاقمندان قرار خواهد داد.

ماهیت جنگ...

برای جنایتکاران صادر شود و لذا آنها برای ابد از مجازات مصون می‌مانند ولی بندهای قانونی آن در قوانین بلژیک برای روز مبادا و فخر فروشی "انسانی" به جهان ضبط است. آنها بلژیکی که دستهای آفریقائی‌ها را در کنگو قطع می‌کرد و چشمهایشان را از حدقه در می‌آورد و پاتریس لومومبای قهرمان را وحشیانه به قتل رسانده و جسدش را در اسید حل کرد. البته آنجا که می‌خواستند کار میلسوویچ را که مردانه در دادگاه سیاسی لاهه از استقلال کشورش دفاع می‌کند بازند، بوقلمون صفت روش دیگری در پیش گرفتند.

حال اتحادیه اروپا می‌خواهد یک دادگاه کیفری جهانی تشکیل دهد که از همین امروز روشن است که این دادگاه بر خلاف نامش نه یک موسسه قضائی بلکه یک موسسه سیاسی برای از پیش بردن مقاصد شوم سیاسی امپریالیستهای اروپائی است. لطفاً اشتباه نکنید! وقتی آنها از یک دادگاه کیفری جهانی سخن می‌گویند هدفشان مجازات نوکران خویش که جنایت کارند نیست. شما هرگز نه خاندان پهلوی، نه نیکسون و نه کیزینگر و نه پینوشه، نه سوهارتو و نه ... حتی اگر زنده نیز می‌بودند در مقابل این دادگاه نمی‌دیدید.

هدف آنها ایجاد ابزاری برای توجیه تجاوز و سرکوب رهبرانی در جهان است که با آنها کنار نمی‌آیند. صدام حسین از موقعی جنایتکار جهانی شده و باید به مجازات اعمالش برسد که بر سر اسرائیل موشک انداخت و گرنه تا لحظه‌ایکه بر سر مردم ایران موشک و گازهای خردل و سایر مواد شیمیائی خطرناک می‌ریخت قهرمان بود که مورد حمایت همین اعضاء محترم اتحادیه اروپا قرار داشت. این است که حق و داورى و قضاوت یک امر طبقاتی است و از زاویه منافع سیاسی-اقتصادی تعبیر و تعریف می‌شود.

برای حزب کار ایران (توفان) ماهیت این خیمه شب بازی دموکراسی همیشه روشن بود و ما بارها برای تنویر افکار عمومی و بر ملا کردن ماهیت طبقاتی این تصمیمات، مقالات متعددی نوشتیم و باز نیز خواهیم نوشت. لیکن بسیاری هنوز مسحور افسون تبلیغات امپریالیستی هستند و نمی‌توانند استراتژی آنها را برای بزیر سلطه کشیدن ملل و سوء استفاده از مفاهیم و عباراتی نظیر "حقوق بشر"، "حق تعیین سرنوشت ملل" ادامه در صفحه ۹

دست امپریالیسم آمریکا از منطقه کوتاه!

سخنگوی غیررسمی...

تزارسم روسیه داشتند فریفته بودند.

آلمانها برای جا باز کردن در میان ایرانها ایستگاه راه آهنی را ساختند، پلی زدند و حتی در میان کارگران به ایجاد اعتصاب دست می زدند تا ایران نتواند به مثابه پلی برای یاری به شوروی مورد استفاده قرار گیرد. آیا ما می توانیم به این بهانه که همه این کارها در خدمت "منافع ملی" ایرانها بوده است بهمدست نازها بدل شویم و برکشتار میلیونها یهودی و بیست میلیون انسان شوروی و کمونیستهای سراسر جهان مهر تائید بزنیم. این درک از منافع ملی درک جنایتکارانه و ملهم از همان ملی گرایی نژادپرستانه آلمانی است.

با همین استدلال می شود از هر جنایتی در جهان حمایت کرد. کشتار مردم حلبچه در کردستان عراق به ما مربوط نیست، دعوی کرد و عرب است و باید با هم کنار بیایند، قتل عام مردم افغانستان به ما مربوط نیست، چشمشان کور با طالبان، آمریکا، پاکستان و... کنار بیایند.

حال آنکه ما در دنیائی زندگی می کنیم که جنگ هند و پاکستان و یا کودتای سوهارتو در اندونزی و یا کشتار سبعانه مردم ویتنام، تجاوز به عراق و یا یوگسلاوی به ما مربوط می شود. وقتی تاثیرات بمبها و موشکها و نارنجکهای رادیو اکتیو آمریکا از بالکان و عراق و افغانستان به ایران رسید و هزاران نفر را برای قرنهای معلول نمود و محیط زیست را برای صدها هزار سال آلوده کرد رها کردن، نمیتوانیم شانها را بالا انداخته و بگوئیم جنایات آمریکا به ما مربوط نیست فرار دادن پینوشه و دستگیری میلو سوویچ نیز به ما مربوط می شود. چه فرقی میان کشتار مردم حلبچه و کشتار مردم جنین، صبرا، شتیلا و یا کشتار یهودیان در بازداشتگاههای نازیهاست؟ چگونه می تواند کشوری خود را "دموکراتیک" بنامد، به منافع خویش فکر کند و بر این همه اعمال ضد بشری که وجدانهای بیدار بشری را منجر می کند چشم ببوشد. یک قلمزن مرتجع و ضد کمونیست کیهان لندنی بعنوان وکیل مدافع صهیونیستهای اسرائیل بنحو تهوع آوری در حمایت از قتل عام مردم فلسطین توسط دولت رسمی و تروریستی اسرائیل می نویسد: "این وظیفه دولت خود گردان فلسطین و رهبری آن بود که برای حفظ امنیت خود و مردم فلسطین به خلع سلاح تروریستها و دستگیری سران آنها بپردازد."

مگر اسرائیل دولت رسمی ندارد چرا جلوی تروریستهای آبادیهای یهودی نشین را نمی گیرد که مانند غده سرطانی با زور اسلحه و بولدورز دولت اسرائیل علیرغم مخالفت جهانی و پیمان مسخره صلح اسلو رشد می کنند. جعل واقعیات در روز روشن و در مقابل چشم میلیونها انسانی که ناظر آن هستند به بی

شرمی و وقاحت بی نظیر احتیاج دارد که در خور این قلمزن ضد کمونیست کیهان لندنی است که لجام گسیخته از خونریزی اسرائیل حمایت می کند. تو گوئی مقصر قتل عام مردم فلسطین خود فلسطینها هستند و باید بعنوان دست دراز شده مוסاد عمل کنند تا بچه های خوبی به حساب آیند. اسرائیل حق دارد عربهای بی ارزش را بکشد و عربها باید مخالفین اسرائیل را دستگیر کرده و کف بسته به مוסاد تحویل دهند تا صمیمیت خویش را به صلح نشان دهند. درجائیکه صدای بورژواهای دنیا از این همه جنایت درآمده است، قلمزن مرتجع کیهان لندنی بعنوان قاضی عسکر اسرائیل به میدان می آید. ننگی بالاتر از این دیده آید.

ملی کردن صنایع نفت را بخاطر آورید. میلیونها مردم سراسر جهان برای پیروزی ایران در دادگاه لاهه تظاهرات کرده و حمایت خویش را از ما اعلام نمودند. صدها هزار مردم جهان در مقابل اعمال دیکتاتورمناشانه شاه و خاندان پهلوی حمایت بیدریغشان را از مردم ایران با آمدن در خیابانها و همدردی با مردم ایران اعلام می داشتند و خواهان آن بودند که حقوق بشر در ایران رعایت شود و دادگاههای در بسته نظامی برچیده شوند. آنها هوادار آزادی بیان و احزاب و اجتماعات و لغو سانسور در ایران بودند. می شد از مردم آلمان خواست که با توجه به مصالح "ملی" و "اقتصادی" آلمان بر جنایات شاه و دارو دسته اش مهر تائید زده و از حمایت مردم ایران چشم ببوشند. این منافع ملی کیهان لندنی، منافع ملی ایران نیست. این منافع ملی است که در خدمت قطب بزرگ ارتجاع جهانی، در خدمت امپریالیسم و صهیونیسم است. این آن منافع ملی ای نیست که ما از آن دفاع می کنیم. منافع ملی ما بخشی جداناپذیر از منافع همه ملل در بند است که برای رهایی خود مبارزه می کنند. این منافع ملی است که حس بزرگ همبستگی و همسرنوشتی را در ملتها ایجاد کرده تا با صلح و صفاً در کنار هم زندگی کنند. کسی که برای جان سایر ملتها ارزش قایل نیست و بر قتل عام آنها با تکیه به "منافع ملی" چشم می پوشد نمی تواند دوست مردم خودش نیز باشد. بریدن این پیوند بین المللی، جدا جدا کردن ملتها و مبارزات آزادیبخش آنها علیه دشمن مشترک در خدمت دشمنان منافع ملی است. بهمین جهت منافع ملی ما در همدستی با صهیونیسم اسرائیل و یا در تائید تجاوزات امپریالیسم افسار گسیخته آمریکا نیست در رهایی ملتهاست که در زیر سم ستوران این نیروهای ارتجاعی رنج می برند.

حزب کار ایران "توفان" طبیعتاً هوادار صلح میان اسرائیل و فلسطین است. ولی نه صلحی تحمیلی و ضد انسانی آنگونه که در قرارداد اسلو که دیگر حتی مورد

قبول دولت اسرائیل نیز نیست بازتاب یافته است. تجربه نشان داد هیچ صلحی اگر عادلانه نباشد نمی تواند پایدار بماند. قرار دادی که استقلال دولت فلسطین را در سرزمینهای ابا اجدادیش برسمیت نشناسد، خروج نیروهای اشغالگر اسرائیلی را از این سرزمینها نپذیرد، به بازگشت سه میلیون فلسطینی آواره رضایت ندهد نه تنها انسانی نیست، دموکراتیک نیست، جنایتکارانه، تحقیر آمیز و ناپایدار است زیرا از خواست مردم فلسطین الهام نمی گیرد. اسرائیل اساساً هوادار صلح نیست، سر پل امپریالیسم آمریکا در منطقه است، دست دراز شده این امپریالیسم است و طبیعتاً مانند پدرخوانده اش منافع ملی ایران را نیز روز بروز تهدید می کند و در پی تجزیه ایران و تفرقه در جنبش کمونیستی ایران است.

نشریه معتبر فرانسوی لوموند دیپلماتیک در مقاله خود تحت عنوان "محور نیکی" به قلم آرنسون در ماه مه ۲۰۰۲ نوشت: "حسن نیت واشنگتن در مقابل دولت شارون حتی در چارچوب تاریخی همکاری تنگاتنگ و صمیمانه میان آمریکا و اسرائیل غیر متعارف است. بیش از یک سال دولت بوش ناظر بی طرف پایمال کردن اصول قراردادهای اسلو از جانب شارون بود، قراردادهائی که حتی ایالات متحده آمریکا نیز آنرا امضاء کرده و از آن عمدتاً سود می برد. وقتی بوش در آغاز دسامبر ۲۰۰۱ در واشنگتن با شارون ملاقات کرد تنها به این درخواست رضایت داد که شارون عرفات را نکشد."

آری این است ارزش تعهدات بین المللی که سیاه بر سفید روی کاغذ صورت نوشته شده است. آنوقت از مردم فلسطین می خواهند که همین قرارداد ارتجاعی اسلو را که یک طرف قرار داد آنرا اساساً قبول ندارد و سند رقیب ملت فلسطین است برسمیت بشناسند. فلسطینها برسمیت بشناسند که در محصورهائی در اشغال آبادیهای مسلح یهودی نشین و سربازان اسرائیلی بدون مرز مستقل و شخصیت مستقل فلسطینی زندگی کنند. بدون آب، بدون مدرسه، بدون بیمارستان، بدون صنایع زیربنائی جان بکنند تا اسرائیل "دموکرات" بر گور فلسطینها حق حیات داشته باشد. کیهان لندنی هوادار چنین صلحی است. هوادار آن است که سه میلیون آواره فلسطینی بی خانمان شوند هوادار آن است که اسرائیل فلسطینیها را قتل عام کند چون عربند.

منافع ملی ایران در همدستی با امپریالیسم و صهیونیسم نیست و نمی تواند اینگونه تعریف شود. مگر در دوران ننگین سلطنت پهلوی ما این ننگ بزرگ تاریخ را در همکاری و همیاری و همدستی با آمریکا و اسرائیل به تصدق سر خاندان متفرد پهلوی تجربه نکردیم؟ این منافع باید در خدمت دوستی و حسن همجواری با همه ادامه در صفحه ۵

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

سختگیری غیررسمی...

همایگان ایران قرار گیرد. تکیه بر این که رژیم تروریست جمهوری اسلامی از تروریست‌ها حمایت می‌کند با افکنن سایه سیاه سکوت بر تروریسم بی‌شرمانه و وحشیانه اسرائیل و آمریکا معنای دیگری جز حمایت از تروریسم نوع آمریکائی ندارد. فقط کسانی در ادعای مبارزه با تروریسم صمیمی هستند که تروریسم را جدا از هویت ملی و نژادی مورد انتقاد قرار دهند. تروریسم اسرائیل با تروریسم جهاد اسلامی، الاقصی و... این فرق را دارد که اسرائیل نیروی اشغالگر است و سازمانهای تروریستی فلسطینی برای اخراج این نیروی اشغالگر به این عملیات دست می‌زنند. مسئولیت مستقیم کشتار مردم غیر نظامی اسرائیل به گردن صهیونیست‌هاست که قصد ندارند سرزمینهای را که مالکیت آنها از ۴۰۰۰ سال پیش ادعا می‌کنند!!! و آنها با تکیه به کتاب تورات و افسانه‌های مذهبی توجیه می‌کنند ترک نمایند. سیاست کوچ دادن یهودیان و ساختن آبادیهای یهودی نشین در مناطق اشغالی تروریسم محض است زیرا به قیمت بی‌خانمانی هزاران فلسطینی تمام می‌شود که آنها را به عملیات انتحاری وا می‌دارد. آنکس که باین مجموعه توجه نکند فقط بلندگوی اسرائیل در منطقه است. رژیمهای مذهبی چه جمهوری اسلامی نام داشته باشند و چه لیکود اسرائیل هر دو مرتجع، ضد دموکراتیک و آدم‌خوارند و باید حمایت هر دوی این رژیمها را از تروریسم محکوم کرد. طبیعتاً سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در خدمت منافع مردم کشور ماست ولی این منافع به ضرر خلق فلسطین تمام نمی‌شود به نفع وی خواهد بود و در خدمت اخراج نیروهای اشغالگر و مرتجع در تمام جهان است، چه افغانستان، چه یوگسلاوی، چه فلسطین و...

طرح شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بامید همدستی با اسرائیل و امپریالیسم آمریکا ماهیتاً با خواست شعار سرنگونی جمهوری اسلامی بدست خلق ایران و برای رهائی ایران از قید پان اسلامیم، صهیونیسم و امپریالیسم فرق دارد. کیهان لندنی خاتمی جی سابق بی خودی با اشاره جدید رهبر بی تاج و تختش خود را زیر جلگی وارد این طیف می‌کند.

در دنیای امروز سیاست نقش نعل و مترسک را به این رهبر بی تاج و تخت داده‌اند تا از وی بمثابة همان سر آقا گرگه معروف در هراساندن جمهوری اسلامی استفاده کنند. سرنوشت محمد غایب شاه افغانستان باید عبرت انگیز این مدافعان "منافع ملی ایران" باشد.

اشک صهیونیسم...

در کنار این حس انتقامجویی ارتش اسرائیل تصویری از یک کودک شیرخواره منتشر کرده که ظاهراً به یک خانواده عضو حماس تعلق دارد که یراق مواد منفجره به کمر بسته و تقلید قربانیان عملیات انتحاری را می‌کند.

صهیونیست‌ها گویا حال، دلشان برای این کودک سوخته است و اشک تصاح می‌ریزند و با تبلیغات مسخره در مورد این تصویر حتی دزگر عمال ایرانی خود در خارج از کشور شرکت می‌کنند و می‌طلبند که باید کودکان فلسطینی را از چنگ حماس نجات داد.

رژیم جنایتکار اسرائیل که هر روز و هر شب خانه‌های مردم فلسطین را با قلدی و بیشرمی و جعل اخبار و سانسور مرتب آن بر سر مردم فلسطین خراب کرده و روزانه صدها کودک فلسطینی را که به سنگ پرانی به سوی نیروهای اشغالگر و متجاوز مشغولند به قتل می‌رساند، رژیمی که با بی‌شرمی در مقابل دوربین خبرنگاران پدر و پسر بی دفاعی را با قصد قتل، هدف گلوله قرار داد و به قتل رسانید. رژیم جنایتکاری که سه میلیون فلسطینی را در دنیا مانند همین رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی آواره کرده و از بازگشت آنها به سرزمین مادریشان جلو می‌گیرد، بیکاره دلش برای بچه‌های فلسطین می‌سوزد که به عملیات انتحاری دست می‌زنند.

ما بارها گفته و امروز هم می‌گوئیم که اقدام به چنین عملیاتی از جانب هر گروه فلسطینی در وطن اشغالی آنها برای تاراندن نیروهای متجاوز و اشغالگر نتیجه بلاواسطه سیاست صهیونیستی دولت اسرائیل است. اینکه جوانان اسرائیلی طعمه بمبهای فلسطینیها قرار می‌گیرند باید از اسرائیلیها بازخواست کرد که چرا سیاست جنایتکارانه خود را به مرزی رسانده‌اند که هیچ اسرائیلی در زیر سایه این همه سر نیزه و شبکه‌های امنیتی، آسایش و امنیت ندارد. چه کسی این وضع نکبت‌بار را در سرزمینهای مردم فلسطین ایجاد کرده است؟ چه کسی همه راهها را بجز عملیات انتحاری بر روی مردم تشنه لب فلسطین بسته است؟ بجز صهیونیسم جهانی؟

چه راهی برای مردم فلسطین باقی مانده است که از این طریق صهیونیست‌ها را به زانو در آورند. وقتی آب را بر آنها می‌بندند، بیمارستانها را خراب می‌کنند، شبکه برق و تلفن را تخریب می‌کنند، از پخش مواد غذایی جلو می‌گیرند، در دانشگاه و مدارس را می‌بندند، حکومت نظامی با جواز آدمکشی صادر می‌کنند، از مراجعه بیماران به بیمارستانها جلو می‌گیرند و خبرنگاران را

می‌کشند تا اسناد جنایات صهیونیست‌ها را منتشر نکنند، حق خرید محل سکونت را از مردم فلسطین سلب می‌کنند و خانه‌های آنها را با بولدزر بر سرشان خراب کرده و زمینهای آنها را غصب و مصادره می‌کنند تا برای جنایتکاران مهاجر نشین صهیونیست‌های اسرائیلی خانه بسازند تا از بلندبها خاکروبه‌هایشان را بر سر مردم فلسطین خالی کنند، چه راهی برای مردم فلسطین باقی می‌ماند تا نفرت و انزجار خود را از این قوای نازی صفت اشغالگر ابراز کنند؟ جوانی که در هر صورت به مرگ محکوم شده است زیرا برای اینکه فلسطینی است و در چنگال عفرتی بنام صهیونیسم گرفتار آمده مرگ شرافتمندانه را به زندگی ننگین و خفت آور در زیر سر نیزه‌های قوای اشغالگر ترجیح می‌دهد. اسرائیل می‌کوشد ماهیت این حوادث را قلب کند.

این عکس تقلبی از درجه جنایات صهیونیست‌ها هرگز نمی‌کاهد و فقط نشان می‌دهد که این جنایتکاران کار را به کجا رسانده‌اند که در آینده هر کودک فلسطینی که در این جو زاده و بزرگ می‌شود یک بمب سیار انتحاری است و این تبلیغات مسخره صهیونیست‌ها نیز نمی‌تواند مانع این اقدام شود. تنها یک صلح پایدار و عادلانه با عقب نشینی صهیونیست‌ها از سرزمینهای اشغالی و بازگشت سه میلیون فلسطینی به کشورشان می‌تواند به این وضع خاتمه دهد، در غیر این صورت با روحیه بالائی که مردم فلسطین دارند و برای جانفشانی آماده‌اند، صهیونیست‌ها کور خوانده‌اند که در این منطقه پیروز می‌شوند. آنها فقط گور خود را در منطقه و در دنیا می‌کنند زیرا اقدامات فاشیستی آریل شارون و دارو دسته صهیونیست‌ها فضائی از یهودی ستیزی در جهان فراهم کرده که دودش به چشم همه یهودیان خواهد رفت. صهیونیسم به همدست فاشیسم و مشوق نازیسم بدل شده است. این حکم تاریخ روشن می‌کند که ارتجاع جهانی در روزهای قطعی جدال دوستان متحد خود را پیدا می‌کند.

همدستی با اسرائیل دشمنی با مردم فلسطین و با مردم ایران و خلقهای صلحدوست و آزادیخواه سراسر جهان است. آنکس که اسرائیل را کشوری و تنها کشور دموکراتیک در منطقه می‌خواند تا چهره جنایتکارانه وی را بزرگ کند اگر ابله سیاسی نباشد مزدور سازمان ماساد است و تشکل خویش را در خارج از کشور از برکت کمکهای صهیونیست‌ها بر پا کرده است. این را باید مزدوران ایرانی اسرائیل با هر نقاب چپ و راستی که هستند بدانند و "توفان" نقاب از چهره آنها برخواهد داشت.

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتاری

"حزب کمونیست..."

جایگزینی آن با سوسیالیسم، از طریق یک انقلاب کارگری، یک افق زنده و جا افتاده کارگری است و یک سنت مبارزاتی زنده در درون طبقه کارگر را تعریف می‌کند. اما این طیف و این گرایش در جنبش کارگری به‌رحال همیشه وجود دارد که می‌خواهد و دائماً تلاش می‌کند کل طبقه را به این سمت بکشد. اولین وجه تمایز ما این است که می‌گوئیم کمونیسم و سوسیالیسم و "حزب کمونیست کارگری" بر بستر یک چنین تلاش عینی‌ای در این جامعه در درون خود طبقه کارگر، هر چند گاه محدود و ضعیف، شکل می‌گیرد.

خواننده توجه دارد که در این جا سخن بر سر موجودیت عینی "طبقه کارگر" که ما هر روز و هر ساعت حضور وی را در جامعه و در همسایه حس می‌کنیم و یا "جنبش کارگری" که از واقعیت زندگی خود این طبقه برای بهبود شرایط زندگی سرچشمه می‌گیرد نیست، سخن بر سر سوسیالیسم کارگری یعنی سخن بر سر آنچنان جنبشی از طبقه کارگر است که دارای یک افق زنده و جا افتاده در جنبش کارگری بصورت طیف و یا گرایش است سخن بر سر ذهنیت معنی در جنبش کارگری است که به دانش عظیم سوسیالیسم و آموزش کمونیسم مجهز بوده برای جایگزینی سرمایه‌داری به سوسیالیسم مبارزه می‌کند. آنها برای آنکه کسی سخنانشان را بنادرستی تفسیر نکند در تائید درک ما اضافه می‌کنند: "اما سوسیالیسم و کمونیسم کارگری قبل از هر چیز چهارچوبی برای یک مبارزه اجتماعی است که مستقل از اینکه حزبی هست یا نیست به ناگزیر در جریان است."

رفیق لنین می‌گفت: "کمک به پرورش سیاسی و سازمانیابی سیاسی طبقه کارگر وظیفه اصلی و اساسی ماست. آنهایکه این وظیفه را در تاریکی نگه‌میدارند، که از تحت‌الشعاع قراردادن تمام وظایف و روشهای ویژه مبارزه به آن سرباز می‌زنند، راه نادرستی را در پیش گرفته‌اند و صدمات جدی‌ای به جنبش وارد می‌سازند" (وظایف مبرم جنبش ما).

با این نقل قول از "حزب کمونیست کارگری" روشن می‌شود که بدون حزب طبقه کارگر، بدون رهبری جنبش کارگری توسط عناصر آگاه، بدون پرورش سیاسی و سازمانیابی سیاسی طبقه کارگر، بدون حضور عامل ذهنی در جنبش طبقه کارگر، ظاهراً سوسیالیسم و کمونیسم در جنبش کارگری در جریان بوده و بخودی خود رشد کرده و این جنبش خود رو به عامل آگاه نیازی ندارد.

تازه بدتر از آن اینکه سوسیالیسم و کمونیسم تا حد چهار چوبی برای یک مبارزه اجتماعی تنزل می‌یابد. حال آنکه ایدئولوژی طبقه کارگر پرچم مبارزه وی است برای آنکه بر راه پر پیچ و خم مبارزه پرتو افکند و مبارزه این طبقه را برای نیل به هدف والای انسانی رهبری کند و بهمین دلیل نمی‌تواند صرفاً یک چهارچوب منفعل عینی، یک بستر و حرکتی بطئی و خود بخودی عینی که به صورت در جریان است برای مبارزه باشد. مارکسیسم

فقط چهار چوب و روش تحقیق نیست ایدئولوژی جهت‌دار و با نظر است، طبقاتی است، این واژه‌های بکار رفته در متن مقاله شدت شبه‌انگیز بوده و این را به ذهن متبادر می‌سازد که گویا همه گرایش‌های انحرافی سوسیالیستی و یا مدعی سوسیالیسم را می‌توان در این چهارچوب جا داد. چارچوبی است که همه در داخل آن در کنار هم گام می‌زنند و با طن خود یار ما شده‌اند. بویژه اگر حضور این گرایش را به دو قرن اخیر نیز یعنی به همه فرقه‌های سوسیالیستی حواله دهیم، این طن بیشتر تائید می‌گردد. کارگران در تحت فشار بهره‌کشی سرمایه بطور طبیعی به اعتراض بر می‌خیزند و با آگاهی به ضعف فردی لیکن قدرت عظیم همگانی بر علیه کارفرمایان پیا می‌خیزند. این مبارزه طبقه کارگر که به شکل اعتصابات، عصیانهای دستجمعی بر علیه مجموعه مناسبات حاکم بر کار، داغان کردن ماشین آلات و ابزار تولید و اشغال کارخانه تظاهر می‌کند بیان خشم این طبقه، نارضایتی وی از موقعیت اقتصادی، اجتماعی‌اش است تا آگاهی بر علت و هدف این مبارزه و آنچه باین موقعیت انجامیده‌است. طبقه کارگر با آگاهی اقتصادی خویش که آنرا در کادر همین مناسبات حاکم سرمایه‌داری در تجربه عملی خویش کسب می‌کند تنها می‌تواند در همین چهارچوب برای بهبود شرایط آن مبارزه کند. روشن است که طبقه کارگر هرگز در چنین مبارزه‌ای به آگاهی سیاسی طبقاتی و سوسیالیسم برای کسب قدرت سیاسی دست نمی‌یابد زیرا نه تنها مبارزه اقتصادی چنین قابلیت را ندارد بلکه عرصه مبارزه بین کارگر و کارفرما نیز حاوی چنین آگاهی نخواهد بود. طبقه کارگر در عرصه مبارزه اقتصادی و درگیری با کارفرمایان اگر از بیرون از مجرای غیر مبارزه اقتصادی تغذیه سوسیالیستی نشود همواره در زیر نفوذ ایدئولوژی بورژوازی که هم از قدمت بیشتری برخوردار بوده و هم از امکانات تبلیغاتی و مالی فراوانتری برخوردار است و هم روز شب بطور مستقیم و یا غیر مستقیم افکار طبقه کارگر را بزر سلطه خود دارد، باقی می‌ماند. لنین می‌گفت: "از آن جایکه نمی‌توان از تکامل ایدئولوژی مستقلی توسط توده کارگران در روند مبارزاتشان صحبت نمود تنها انتخاب چنین است: یا ایدئولوژی بورژوازی یا سوسیالیستی، راه میانه‌ای موجود نیست (زیرا بشریت هنوز ایدئولوژی "سومی" خلق نکرده است و علاوه بر آن در جامعه‌ای که با مشخصات طبقاتی دو پاره شده است هرگز یک ایدئولوژی غیر طبقاتی یا مافوق طبقاتی نمی‌تواند وجود داشته باشد). بنابراین هر گونه تحقیر ایدئولوژی سوسیالیستی، هر انحرافی از آن به کوچکترین درجه‌ای تقویت ایدئولوژی بورژوازی را معنی می‌دهد. صحبت‌های زیادی در باره خودرونی صورت می‌گیرد، اما رشد خود روی جنبش کارگری بتکامل آن مطابق با برنامه کردو Credo) اصول دین، برنامه، شرح جهانبینی) می‌انجامد، زیرا جنبش خودبخودی کارگری تردیونیسم خالص و ساده است و تردیونیسم یعنی بردگی ایدئولوژیک

کارگران به بورژوازی. بنابر این، وظیفه ما، وظیفه سوسیال دمکراسی، نبرد علیه خودرونی برای منحرف ساختن جنبش کارگری از راه خود بخودی، تردیونیستی که بزر رهبری بورژوازی می‌کشد و آوردنش به تحت هدایت سوسیال دمکراسی انقلابی است (لنین - چه باید کرد). "حزب کمونیست کارگری" این وظیفه کمونیستها را با تئوری اکونومیستی خود بکلی ساده کرده است. ایدئولوژی سوسیالیستی در درون جنبش کارگری موجود است و از هوا آمده است. نه به حزبی نیاز است، نه به عامل خارجی و نه به جنبش سوسیال دموکراتیسم؟ البته این تئوریهایی از من در آوردی با نظریات لنین کوچکترین تطابقی ندارد. دقیقاً از این تحلیل است که لزوم حزب طبقه کارگر و فعالیت آن در جنبش خود روی طبقه کارگر احساس می‌گردد. اگر غیر از این بود، اگر با رهبری سندیکاهای زرد و یا حتی سندیکاهای مستقل کارگری می‌شد به سوسیالیسم رسید تئوری سوسیالیسم علمی قبل از مارکس پدید می‌آمد چه آنکه سابقه جنبش سندیکالیستی از سوسیالیستی بمراتب بیشتر است. اگر جنبش صنفی و اقتصادی طبقه کارگر راه گشای آزادی سیاسی وی بود آنگاه به حزب طبقه کارگر نیازی پیدا نمی‌شد. آنها می‌آورند: "... ما تاکید کردیم که کمونیسم یک طرح دلخواهی و یا نسخه صادراتی از قلمرو عمل نیست. سوسیالیسم یک تلاش اجتماعی است که کمابیش در تمام طول دو قرن نوزدهم و بیستم در جریان بوده است و امروز نیز به روشنی قابل مشاهده است" و یا "همیشه بخشی از طبقه کارگر هست که به یک مبارزه تدافعی قانع نیست، که معتقد نیست حق واقعی خود را می‌تواند در نظام موجود بگیرد، فکر می‌کند که سرمایه‌داری باید جای خود را به سوسیالیسم بدهد، معتقد است وسایل تولید را باید از تملک طبقه بورژوا در آورد و فکر می‌کند که برای همه اینها باید متحد شد و انقلاب کرد. و این چیزی جز تعریف سوسیالیسم کارگری نیست". سوسیالیسم کارگری بنا بر این تعریف آن طیف از کارگرانی هستند که چه ما بخواهیم و چه نخواهیم خود بخود وجود دارند و به آن حد از آگاهی اجتماعی رسیده‌اند که معتقدند باید وسایل تولید را از تملک بورژوازی بدر آورد، لزوم سرنگونی نظام سرمایه‌داری برای استقرار نظام سوسیالیستی را تبلیغ کرده، متحد می‌شوند و انقلاب می‌کنند!! بیچاره مارکس که زحمت بیهوده کشید و نفهید که کارگران خود بخود کشف کرده‌اند که با تبدیل مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به مالکیت کارگری، مشکلات اجتماعی قابل حل‌اند. ولی آن سوسیالیسمی که "این طیف و این گرایش در جنبش کارگری" که "بهرحال همیشه وجود دارد که می‌خواهد و دائماً تلاش می‌کند کل طبقه را به این سمت بکشد" کدام سوسیالیسم است؟ همان سوسیالیسم که از دو قرن قبل بزعم شما همواره در میان طبقه کارگر وجود داشته و شما نیز حتماً سنت خود را از آن می‌گیرید؟ این سوسیالیسم کدام سوسیالیسم است؟ قید "همیشه" بکدام ادامه در صفحه ۷

"اپوزیسیون قلبی" چهره بزرگ کرده رژیم است

"حزب کمونیست"...

دوران تاریخی برمی‌گردد؟ سوسیالیسم خرده بورژوازی؟ سوسیالیسم "حقیقی"؟ سوسیالیسم تخیلی؟ و یا سوسیالیسم علمی؟ تاکید به وجود ایزکتیو و مادی یک تلاش سوسیالیستی در خود طبقه کارگر، مستقل از قالب فکری‌ای که در هر مقطع ممکن است بخود پذیرفته باشد، یک مشخصه متمایزکننده جدی جریان ماست (نقل از همان نشریه-توفان). تلاش سوسیالیستی در خود طبقه کارگر بعنوان وجود ایزکتیو؟ کدام تلاش سوسیالیستی، تلاش تخیلی یا علمی؟ کدام قالب فکری؟! که در هر مقطع ممکن است بخود پذیرفته باشد؟! آیا همه سوسیالیسم‌های کاذب نیز تلاش سوسیالیستی هستند یا بورژوازی؟ "حزب کمونیست کارگری" که یک باره لجام کنترل خود را از دست داده به غیب گویی متوسل می‌شود و می‌گوید: "ما حتی در ورای فعالیت راست‌ترین اتحادیه‌ها حقایقی را در مورد تمایلات و تکاپوی سوسیالیستی (کدام سوسیالیسم، تکیه از توفان) طبقه کارگر می‌بینیم که سایر گرایش‌ها چپ قادر به دیدن آنها نیستند. ما در ورای سخنان رهبران عملی جنبش کارگری در مبارزات اعتراضی، ولو این سخنان خود ست و توهم آمیز باشند، حقایقی از موجودیت سوسیالیستی طبقه کارگر را می‌بینیم... سوسیالیسم کارگری آن گرایشی در طبقه کارگر است که رهبران رادیکال کارگری را می‌سازد و فشار دائمی رادیکالیسم را روی رهبران غیر رادیکال در جنبش کارگری حفظ می‌کند. این مشخصه اساسی گرایش ماست که در ورای تحرک روزمره جنبش کارگری و فعل و انفعالات سیاسی و مبارزاتی در درون طبقه کارگر، وجود ایزکتیو یک رگه سوسیالیستی را می‌بیند و برسمیت می‌شناسد..."

کشف "حزب کمونیست کارگری" فقط در این نیست که "حقایقی از موجودیت سوسیالیستی طبقه کارگر را می‌بیند" در این نیز هست که مکانیسم این حرکت را کشف کرده است و آن عبارت است از اینست که گرایش سوسیالیستی رهبران رادیکال را می‌سازد و "فشار دائمی رادیکالیسم را روی رهبران غیر رادیکال در جنبش کارگری حفظ می‌کند". با این اتوماتیسم جنبش کارگری تا سرنگونی نظام سرمایه‌داری روز بروز رادیکالتر می‌گردد. بگذریم از اینکه رادیکالیسم فاقد مضمون طبقاتی سوسیالیستی است و یک فاشیست و بنیادگرای اسلامی نیز می‌تواند رادیکال باشد. اتفاقاً اختراع واژه‌های غیر طبقاتی یکی از خصوصیات بارز این حزب است. "حزب کمونیست کارگری" رهبران جنبش کارگری را از درون اتحادیه‌های صنفی آنها می‌زاید و نه از درون دامن زدن به مبارزه سیاسی طبقاتی پرولتاریا بر ضد تمامیت نظام سرمایه‌داری. رهبرانی که در حزب کمونیستی تربیت سوسیالیستی نیافته باشند، به دانش علمی مجهز نباشند بصرف کارگر بودن نمی‌توانند رهبران جنبش پرولتاری برای نیل به سوسیالیسم گردند. اتوماتیسمی باین مفهوم که هر کارگری در مبارزه صنفی

خود به دانش کمونیسم دست می‌یابد و کمونیست می‌شود وجود خارجی ندارد مگر در مخیله "حزب کمونیست کارگری".

لنین در تلاش خستگی ناپذیر خویش برای پاکیزگی مارکسیسم با اکونومیستها در افتاد و در مقاله جاویدان خود "چه باید کرد" ماهیت تفکر اکونومیستی و خطرناک آنها را برملا ساخت. نگاهی به مجادلات وی با مارتینف پرده از نظریات "حزب کمونیست کارگری" بر می‌دارد. لنین می‌گفت:

"ارزشی که فرمولبندی مارتینف برای ما دارد نه بخاطر آنست که استعداد او را در مفشوش ساختن چیزها نمایان می‌سازد، بلکه به آن علت است که این فرمولبندی اشتباه تمام اکونومیستها، یعنی اعتقاد آنها را باینکه می‌توان آگاهی سیاسی طبقاتی کارگران را، باصطلاح از درون مبارزه اقتصادی آنان، یعنی با قرار دادن مبارزه اقتصادی بعنوان نقطه آغاز منحصر- یا اقلأ عمده، و بر پایه منحصرأ، یا دست کم بطور عمده، این مبارزات رشد داد، بطرز بارزی نمایان می‌سازد. چنین نظریه‌ای از ریشه خطاست (لنین - چه باید کرد).

می‌توان تمام مقاله را با این نقل قولها پر کرد که البته تکرار تنها دو موضوع است نخست اینکه طبقه کارگر در جنبش اجتماعی خویش به سوسیالیسم می‌رسد دو دیگر اینکه سوسیالیسم دانش مدونی نیست که باید آنرا آموخت و بر اساس دانش سوسیالیسم طرح جامعه آینده، خطوط اساسی آن جامعه، سیاست، اقتصاد و ایدئولوژی آنرا تدوین کرد. سوسیالیسم محصول تلاش ایزکتیو خود طبقه کارگر است که علیرغم پذیرش قالبهای گوناگون فکری باز هم راه درست خود را از میان سردرگمی‌ها مستقل از کمونیستها پیدا می‌کند و نیازی به وجود ما و حزب ما کمونیستها نیست. بنظر آنها سوسیالیسم از درون جنبش خود بخودی طبقه کارگر زائیده می‌شود. بهتر از این نمی‌شود مبارزه را با مغالطه تعطیل کرد. بنظر آنها سوسیالیسم محصول آگاهی نیست. جامعه سوسیالیستی و اقتصاد آن آگاهانه تدوین و تنظیم و اداره نمی‌شود.

مدعیان این نظریات با جمله پردازی و قلمبه گویی تلاش کرده‌اند که یک انحراف مرده در جنبش کمونیستی را مجدداً از قبرش بدر آورده و بر پرچم خود بعنوان کشف عظیم بنویسند و مبارزان راه آزادی طبقه کارگر را با لفاظی در بردگی سرمایه‌داری نگاهدارند. جنبش کمونیستی جهانی با پیروزی بر این تفکر اکونومیستی قادر شد انقلاب عظیم اکتبر را بوجود آورد. در این جاست که تفاوت میان مارکسیست لنینیستها و اکونومیستها روشن می‌گردد. بنظر ما این سخن پراکنده کوچکترین قرباتی با کمونیسم ندارند. دلایل ما چیست؟

سوسیالیسم علم است که باید آنرا آموخت

سوسیالیسم علم است مانند علم فیزیک، شیمی، ریاضیات، بیولوژی، اقتصاد، تاریخ و...

اگر فیزیک در عرصه معینی از ماده متحرک تحقیق می‌کند و در پی کشف روابط درونی آن است، سوسیالیسم

به اجتماع و تکامل آن، به علم تکامل قوانین اجتماعی که هرگز بصورت اتفاقات و حادثه‌ها نیست نظر دارد، علمی است که سایر علوم را برای توضیح خود در دل دارد، بر همه علوم سایه می‌افکند. تعمیم رابطه متقابل همه علوم در عرصه تکامل اجتماع است. اگر فیزیک را باید به دبیرستان رفت و آموخت، اگر برای آموزش اقتصاد و ریاضیات به وزارتخانه آموزش و پرورش و دانشگاه نیاز است، علم سوسیالیسم را نیز باید رفت و آموخت. کسی بدون خواندن تئوریهای سوسیالیسم نمی‌تواند سوسیالیست و کمونیست شود. آن کس که فکر می‌کند کارگران چون کارگرند به سوسیالیسم می‌رسند هرگز علم مارکسیسم را نفهمیده و در آزمونهای آن رد شده است، کار بدنی و درجه شدت بهره‌کشی از انسان از هیچکس سوسیالیسم نساخته است. اگر تجمع کمی بی‌سوادان، سواد آفرین بود و فیزیکدان می‌آفرید، آنگاه نه به آموزگار نیازی بود و نه اماکن آموزشی و برنامه تدریس. هیچ جامعه‌ای بطور خودکار به سوسیالیسم نمی‌رسد. در بربریت سرمایه‌داری دفن خواهد شد ولی رهایی بشریت را بچشم نخواهد دید. اتوماتیسم، درمینیسم (جبرگرایی) در تحول جامعه از سرمایه‌داری به سوسیالیسم وجود ندارد. اینجاست که نقش قطعی عامل آگاه در سوسیالیسم برجسته می‌گردد. آنکس که این

را نفهمد کمونیست نیست، اکونومیست است. ما آموخته‌ایم که مارکسیسم بر مبنای سه منبع شکل گرفته است. فلسفه آلمان (فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی)، اقتصاد انگلستان (بر اساس شالوده کار اقتصاددانان بزرگ انگلستان که تئوری ارزش مبتنی بر کار را ریختند و مارکس آنرا تا کتاب سرمایه و تئوری ارزش اضافی تکامل داد)، و مبارزه طبقاتی در فرانسه (که از آموزشهای مختلف سوسیالیسم ابتدائی و تخیلی نظیر سن سیمون، فوریه، آنون آغازید و تا سوسیالیسم علمی و تجارب کمون پاریس تکامل پیدا کرد).

مارکسیسم برای اینکه پدید آید به شرایط پیدایش مادی خود نیاز داشت، نیاز داشت به اینکه بورژوازی در بر پائی جامعه سرمایه‌داری پرولتاریا را بوجود آورده تا بتواند از نیروی کار وی بهشت سرمایه‌داران را بسازد.

سیستمهای اصلی سوسیالیستی و کمونیستی در زمان پیدایش خود تصور می‌کردند کافیت به حقانیت سیستم آنها پی برده شود تا همه تصدیق کنند بهترین نقشه جامعه آتیه را آنها کشیده‌اند. آنها سیستمهای دلخواهی داشتند که بدرون طبقه کارگر صادر می‌کردند. وضع خیالی آنها باین علت با شکست کامل مواجه می‌گردید که نه پرولتاریا و نه سرمایه‌داری و نه مبارزه طبقاتی یا پیای رشد صنایع رشد نکرده بود و در چنین شرایطی ناگزیر فقدان رشد خود پرولتاریا و شرایط مادی رهائش مانع اساسی چنین تحولی را فراهم آورده بود. سوسیالیسم آنها تخیلی بود. از واقعیت زندگی مادی بدور بود و در عمل به راه چلهای ارتجاعی می‌رسید. آنها می‌خواستند با ادامه در صفحه ۸

جدایی دین از دولت و آموزش!

"حزب کمونیست..."

نسخه نویسی، طرحهای از پیش ساخته، طرحهای دلبخواهی و صادراتی، پرولتاریا را از بندگی بردآور رها سازند. آنها می خواستند مصلحانی باشند که تئوریهای خود را بدون توجه به جنبش بالغ اجتماعی با دلسوزی برای دردمندان متحقق سازند.

در همین دوره بین سالهای ۱۸۴۸ تا کمون پاریس است که شکلهائی از سوسیالیسم در جهان تسلط دارد و میدان را بر سوسیالیسم علمی بسته است. این "سوسیالیسم" است که کارگران را به بیراهه می کشاند، و بعلت ماهیت بورژوازی خود در جنبش اجتماعی طبقه کارگر رسوخ می نماید. سوسیالیسمی که با پی نبرد به پایه مادی جریان تاریخ، ناتوانی در درک مبارزه طبقاتی و ماهیت طبقات گوناگون جامعه در باره "مردم" و "عدالت" داد سخن می دهد. این "سوسیالیسم کارگری" با سوسیالیسم علمی قرباتی ندارد. زیرا سوسیالیسم علمی طرح دارد، برنامه دارد و سیستمی منطقی در خود است که در تمام زمینه های اجتماعی فرمولها، پیشنهادات و طرحهای عملی خود را ارائه می دهد و خوشبختانه مانند هر علم دیگری وارداتی نیز است. تحقق جامعه ای متکی بر مکتب سوسیالیسم علمی آگاهانه است. هیچگاه از تکامل جامعه سرمایه داری بطور خود بخودی به جامعه سوسیالیستی نمی رسیم. تکامل اقتصادی جامعه سرمایه داری هرگز سوسیالیسم نمی آفریند. این تحول به کاتالیزتوری نیاز دارد که عنصر آگاه نامیده می شود. به حزب طبقه کارگر که مغز متفکر جنبش آگاه کارگری است نیازمند است. مارکسیسم در نفی دیالکتیکی این سوسیالیسم است که قد راست می کند و پیشروان طبقه کارگر را دعوت می کند که دانش سوسیالیسم را بیاموزند دوران سوسیالیسم غیر علمی و تخیلی پایان یافته است و تئوری انقلابی آزادی طبقه کارگر توسط آموزگاران و عناصر آگاه با متشاء بورژوازی که از طبقه خود بریده و به صف طبقه بالنده پیوسته اند، تدوین شده است. مارکسیسم در پی آن است که آن "سوسیالیسم کارگری" که همیشه وجود داشته و دو قرن سد پای تکامل نهضت کارگری بوده است را بدور افکند، مهر باطله بر آن زند و سوسیالیسم آگاهانه و علمی را به جای آن بگذارد تا کارگران با سنت سوسیالیسم علمی از طریق تربیت حزبی پرورش یابند. در پی سوسیالیسمی است که سیاست را رهبر اقتصاد می داند و نه آنکه در زنجیر اقتصاد اسیر باشد و ذکر درمینیمس تاریخی را بگیرد. بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد. بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش اجتماعی سوسیالیستی بمعنای علمی آن و نه تخیلی نمی تواند وجود داشته باشد. این جز انقیای مارکسیسم است. اینکه چگونه عده ای بدون تئوری انقلابی به سوسیالیسم کارگری رسیده اند که خواهان انقلاب سوسیالیستی از دو قرن پیش بوده است کشف منحصر به فردیست که باید بنام این عده به ثبت برسد. پس آنچه بر بستر جنبش اجتماعی مبهمی بنام جنبش سوسیالیسم کارگری جان می گیرد، خود نمی تواند

سوسیالیستی باشد، وی فقط اکونومیستی است.

آنکس می تواند نقش مبارز پیشرو را ایفاء کند که خود به تئوری پیشرو، مسلح باشد. در اینجا سخن بر سر رابطه بین عنصر آگاهی بعنوان عامل ذهنی و حرکت خود بخودی طبقه کارگر بمنزله عامل عینی است. مبارزه کارگران علیه سرمایه داران و کار روز مزدی، مبارزه برای بهبود شرایط زندگی خود و مقاومت در قبال قوانین ارتجاعی، پیدایش روحیه همبستگی و اتحاد و غلبه بر روحیه شکست ناپذیری سرمایه داری، اعتقاد به آینده بهتر و ایمان به اینکه ظلم پایدار نخواهد ماند، همگی ناشی از آگاهی جنبی پرولتاریاست. پرولتاریا این مسایل را در جریان روزمره مبارزه خود می آموزد. کارگران با آگاهی تجربی خود فقط قادرند در بستر قبول نظام سرمایه داری مبارزه کنند و هرگز باین نتیجه نمی رسند و نمی توانند برسند که تضاد آشتی ناپذیر میان آنها و سرمایه داران، بازتاب تضاد آشتی ناپذیر میان منافع آنها و تمام رژیم سیاسی و اجتماعی معاصر موجود است. باین جهت آگاهی آنها آگاهی سوسیالیستی نیست آگاهی خودبخودی، آگاهی بورژوازی است.

آگاهی سوسیالیستی و جنبش کارگری

آگاهی سوسیالیستی فقط می تواند از خارج جنبش کارگری به آن وارد شود. نه تنها تاریخ تمام جوامع معاصر نشان می دهد که کارگران با قوای خود تنها می توانند به آگاهی حرفه ای و صنفی دست یابند، عقل سالم نیز این گواهی را به ما می دهد که آموزش علوم بدون آموزگار و دوره های آموزشی مقدور نیست. کارگران با آگاهی حرفه ای و اقتصادی خود فقط می توانند به لزوم تشکیل اتحادیه ها پی برده، بر ضد کارفرمایان مبارزه کرده و دولت را در چارچوب نظام موجود وادارند تا با عقب نشینی به صدور قوانینی که برای کارگران لازم است مبادرت ورزد. ولی آموزش سوسیالیسم محصول تئوریهای فلسفی، تاریخی و اقتصادی بوده که از طریق نمایندگان طبقات دارا و روشنفکران آن طبقه به میان طبقه کارگر آمده است. خود مارکس و انگلس از آموزگاران پرولتاریای جهان خود از لحاظ موقعیت اجتماعی از زمره همین روشنفکران بورژوازی بوده اند که دانش کمونیستی را به میان طبقه کارگر آوردند. در روسیه نیز روند رشد دانش سوسیالیسم مستقل از جنبش کارگری بوجود آمد. در مین ما ایران نیز دانش کمونیسم نخست از طریق روشنفکرانی که به کمونیسم روی آورده بودند چون جریانی مستقل از حرکت جنبش خودبخودی طبقه کارگر به میان کارگران آمد. آموزگاران پرولتاریا در مانیفست حزب کمونیست نوشتند: "سر انجام هنگامیکه مبارزه طبقاتی به لحظه قطعی نزدیک می شود، جریان تجزیه ای که در درون طبقه حاکمه و تمام جامعه کهن انجام می پذیرد، چنان جنبه پر جوش و شدیدی بخود می گیرد که بخش کوچکی از طبقه حاکمه از آن روگردان شده به طبقه انقلابی، یعنی طبقه ای که آینده از آن اوست، می پیوندد. بهمین جهت است که مانند گذشته، که بخشی از نجبا بسوی بورژوازی

می آمدند، اکنون نیز بخشی از بورژوازی، و همانا آن بخش از صاحب نظران بورژوا که به درک تئوریک مجموع جنبش تاریخی ناآل آمده اند به پرولتاریا می گروند". اهمیت نقش رهبران کمونیست را از آنجا می توان درک نمود که با شعور سیاسی خویش قادرند در تعیین مسیر جنبش نقش موثر و تعیین کننده ای بازی کنند. بسیاری از انحرافات جنبش کارگری ناشی از همین انحرافات رهبران در جنبش است. اگر صرف وجود جنبش خودبخودی طبقه کارگر و عامل عینی و یا جنبش اجتماعی وی کافی و حتی تعیین کننده برای درستی نظریه ای بود جنبش کارگری هرگز نمی باید براه خطا می رفت. در حالیکه ما با دو روند رشد که مستقل از هم تکامل می یابند روبرو هستیم. نخست سوسیالیسم علمی و مستقل از آن حرکت خود بخودی جنبش کارگری بدون آگاهی سوسیالیستی. طبقه کارگر در شرایط خفقان و ریاکاری بورژوازی، در شرایط تسلط مکارانه ری در بهترین حالت با تکیه بر وضعیت عینی خود فقط می تواند به آگاهی بورژوازی دست یابد و نه بیشتر. صرف کارگر بودن درستی نظریه را تضمین نمی کند. جریان زنده تاریخ شاهد گفتار ماست که چه بسیاری از کارگرانی که علیرغم ماهیت کارگری خود فریب ارتجاعیون را خورده اند، انحراف جنبش همبستگی در لهستان بهترین نمونه معاصر آن است، کارگرانی که نخست با سرود انترناسیونال آغاز کردند، بدست لخ والسای خود فروخته و کلیسای کاتولیک و خیانت رویزیونیستها شکست خوردند. هیچ جنبش خود بخودی طبقه کارگر تا امروز به قدرت نرسیده و قادر هم نخواهد بود بدون تئوری انقلابی کمونیستی بقدرت برسد. واضح است که جنبش خود بخودی طبقه کارگر راه کمترین مقاومت را برود و این راه جز زیر نفوذ ایدئولوژی بورژوازی قرار گرفتن چیز دیگری نیست. علت آن ساده است زیرا بورژوازی از قدمت بیشتر برخوردار است از سیادت ایدئولوژیک برخوردار است، تاریخ پیدایش نظریات وی قدیمی تر و سهل الوصول تر است، سالها برای تدوین و تدقیق آن وقت صرف شده و از وسایل و ابزار مالی و معنوی بهتری برای تبلیغات و تحمیل مردم برخوردار است. اتفاقاً از این جاست که نقش عنصر آگاه در جنبش کمونیستی بسیار با اهمیت است و باید با جنبش اجتماعی طبقه کارگر پیوند خورده و زمینه آموزش وی را فراهم آورد. آنکه بر بستر جنبش اجتماعی رشد کند صرفاً به قبله آمال بورژوازی می رسد و نه به پایان آلام پرولتاریا. آنکس که بر بستر جنبش اجتماعی طبقه کارگر که هیچ چیز جز حرکت خود بخودی و غیر آگاهانه وی نیست نقش عنصر آگاه را نفی کرده و همه چیز را بحال خود می گذارد. افزودن پسوند سوسیالیستی به جنبش کارگری ماهیت اکونومیستی این تفکر را نمی پوشاند فقط سردرگمی وی را نشان می دهد که نه جنبش کارگری را فهمیده و نه می داند و یا می خواهد بداند که سوسیالیسم چیست (ادامه دارد).

حیره خواران اسرائیل دشمن خلقهای فلسطین و ایران هستند

ماهیت جنگ زرگری...

و امروزه نیز "دادگاه کیفری جهانی" برای رسیدگی و پیگرد به جنایات جنایتکاران تاریخ پی برند. متأسفانه برخی تشکلهای اپوزیسیون ایرانی که خود را حتی انقلابی می‌دانند معمولاً تفسیری بر این خبرها نمی‌نویسند و فقط به یک برخورد ژورنالیستی بسنده می‌کنند. حال آنکه سخن از این حد بیشتر رفته است. سخن بر سر طبقات و ماهیت طبقاتی این اقدامات و ماهیت رژیم سرمایه‌داری امپریالیستی و ماهیت دموکراسی آن و وابستگی قوه قضائیه به سیاست و به قوه مجریه است. کمونیستها باید این حقایق را به مردم نشان دهند و تبلیغات امپریالیستی را در این زمینه خنثی کنند. حال زمینه دیگری برای این افشاءگری دست داده است، باید فعال بود، باید نشان داد که این فعالیت در دنیای سرمایه‌داری اتفاقی نیست، قاعده جامعه سرمایه‌داری است. باید کارل پوپر اتریشی را از قبرش بدر آورد تا چشمان نابینایش دشمنان واقعی "جامعه باز" را ببیند.

نزاعی بین اروپا و آمریکا بر سر تمدید مدت اقامت سربازان "صلح" سازمان ملل که از جمله شامل آمریکائی‌ها می‌شود در بوسنی هرزه گوین در گرفته است.

آمریکائی‌ها به گروگروکشی توسل جسته‌اند. آمریکائی‌ها تمدید مدت اقامت نیروهای مسلح خود را منوط به این می‌کنند که برای سربازان آمریکائی چک سفید صادر شود تا به هر جنایتی که خواستند بدون واژه دست بزنند، همان کاری را که در یوگسلاوی، عراق و افغانستان می‌کنند و کردند. هیچ مرجع بین‌المللی نباید حق داشته باشد یک شهروند آمریکائی را محاکمه و محکوم کند. آنها خواهان مصونیت نیروهای مسلح آمریکائی از تعقیب قضائی بوده و می‌خواهند آنرا با قلدردی و شانتاژ شورای امنیت سازمان ملل به دست بیاورند. اروپائیان و بسیاری ممالک جهان از این بیشرمی آمریکا که اصل انجام جنایت را برای سربازان و ارتش آمریکا برسمیت شناخته و برای موازین بین‌المللی تره هم خورد نمی‌کند به خشم آمده‌اند. نمایندگان بیش از چهل کشور جهان به این امر اعتراض کرده‌اند. این خشم سایر امپریالیستها و بویژه نوع اروپائی آنها نه از این جهت است که آنها دلشان برای بشریت می‌سوزد، هرگز! آنها خود با جنایات آمریکائی‌ها در سومالی، در عراق، در یوگسلاوی، در افغانستان و... موافقت و صدایشان نیز در نمی‌آید. ناراحتی آنها بیشتر از آن جهت است که امپریالیست آمریکا دست آنها را خوانده و حاضر نیست دم لای تله اروپائی‌ها بدهد که هر موقع تضاد میان

منافع سیاسی و اقتصادی آنها تشدید شد اروپائی‌ها ابزار فشار حقوقی لازم را برای بسیج افکار عمومی فریب خورده خود از صندوقخانه سیاسی بیرون بکشند. آمریکا که با استدلال‌ش به انتها رسیده است ناچار است با دست رو بازی کند و صریحاً اعتراف کند که برای جنایات سربازان آمریکائی تقاضای مصونیت و قرار منع تعقیب می‌کند. اگر آمریکا این کار را نکند آن سیل شکایاتی است که علیه وی به دادگاه کیفری جهانی سرازیر می‌شود و "آبروی" آمریکا را بر باد می‌دهد به مراتب از این بی‌آبرویی سنگین‌تر است. ما فقط هر روز شاهد یک قلم از این جنایات در افغانستان هستیم.

قرارداد برپائی چنین دادگاهی یعنی دادگاه کیفری جهانی در رم پایتخت ایتالیا بسته شد که تا کنون ۷۶ کشور جهان آنرا امضاء کرده‌اند.

در این قرارداد آمده است که جنایت شدید جنگی که در سرزمین یکی از طرفین امضاء کننده این پیمان اتفاق بیافتد مورد تعقیب دادگاه کیفری جهانی قرار می‌گیرد. بر اساس اساسنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد این شورا می‌تواند قرار تعقیب را در "موارد جداگانه" برای مدت یکسال به تعویق بیاورد.

آمریکا که در اثر فشار بین‌المللی و بی‌آبرویش برای حمایت آشکار از اعمال جنایتکارانه از "سرسختی" دست برداشته بود با یک فرمول موزیانه طرحی را تهیه کرده مبتنی بر ماده‌ای از اساسنامه این دادگاه جهانی است که به شورای امنیت حق می‌دهد در موارد جداگانه اقدامات تحقیقی دادگاه جهانی را برای مدت یک سال به تاخیر بیاورد، و تا روزی که این نیاز احساس می‌شود این تعویق را سالانه تمدید کند!!!؟؟. بنا بر اظهار یک دیپلمات آمریکائی بدینوسیله دولت آمریکا زمان کسب می‌کند تا نیروهای خود را از دسترس قانون دادگاه کیفری جهانی دور کند. توجه می‌کنید سخن بر سر فرار دادن جنایتکار در روز روشن است و نه رسیدگی و دستگیری مجرم.

بر اساس طرح قطعنامه آمریکا همه سربازان امپریالیستها از مجازات برای اعمال جنایتکارانه خود معاف می‌شوند زیرا در هر مورد جداگانه شورای امنیت می‌تواند توسط یکی از دارندگان حق وتو نظیر انگلیس، آمریکا و فرانسه و شاید هم چین و روسیه از طرح این "موارد جداگانه" در شورای امنیت ممانعت بعمل آورد. در این میان البته سر برخی کشورهای اروپائی که عضو اتحادیه اروپا بوده ولی فاقد حق وتو هستند مانند آلمان و یا ایتالیا و اسپانیا و... کلاه می‌رود و باید به مراحم دول فرانسه و یا انگلیس دلخوش

باشد. تکلیف ممالک زیر سلطه از هم اکنون روشن است. آن رهبرانی که مخالف امپریالیستها می‌باشند جنایتکار محسوب می‌شوند و کشتار مردم این سرزمینها بدست ایادی آمریکا و اروپا جرم و جنایت نیست. امپریالیسم آمریکا در پی کسب زمان است تا جنایتکار را فراری دهد و نه آنکه وی را دستگیر کرده و در مقابل دادگاه قرار دهد تا پس از محاکمه به کیفر اعمالش برسد.

چین و روسیه که نیز می‌دانند تشکیل یک دادگاه کیفری جهانی با انگیزه‌های سیاسی هدفش حمایت از بشریت و حقوق وی نیست و در واقع توجیه جنایات امپریالیستهاست، بیشتر به سمت نظریه آمریکا تمایل دارند زیرا این حربه روزی می‌تواند علیه خود آنها نیز بکار گرفته شود. همین امروز معلوم است که علیه کشتار "میدان آسمانی" در چین صدها بار بیشتر از جنایات اسرائیل که صدها میدان را از خون فلفطینها مالا مال کرده است تبلیغ شده و سخن می‌رود.

آمریکا در عین حال با نزدیکی به سوریه که وی را قبلاً در ردیف ممالک "شور" قرار داده بود موفق شده رای این کشور را به کف آورده زیرا اگر چنین تسلیمی صورت نمی‌پذیرفت سوریه نخستین کشوری به حساب می‌آمد که باید به حسابش رسید. امپریالیست آمریکا دول موریتانی، مکزیک، کامرون و کلمبیا را بشدت مورد فشار قرار داده که به طرح آنها رای دهند. آمریکا به دولت کلمبیا گفته است که اگر از این کار سرباز زند سربازان خود را از کلمبیا بیرون کشیده و کمکهای مالی خود را به کلمبیا قطع می‌کند.

اروپائی‌ها می‌گویند وقتی از "نظم جهانی" سخن می‌رانیم باید این "نظم" را در همه زمینه‌ها محترم بشماریم و این شامل موازینی نیز می‌شود که ما همه بر سر آن توافق داریم!؟. نمی‌شود آمریکا هر جا که بنفعش نیست بر این "نظم" گردن نهد. اروپا می‌خواهد امپریالیست سرکش آمریکا را مهار زند زیرا تضادهای امپریالیستی موجودیت اروپائی‌ها را نیز به مخاطره انداخته است و آمریکا دم لای تله نمی‌دهد. وی می‌خواهد همه موانعی را که بر سر راه تجاوزش قرار دارد از بین ببرد و این مفهوم را "نظم جهانی" به رهبری ابر قدرت آمریکا می‌داند. وی می‌خواهد آن "نظمی" را که اروپائی‌ها خواهان استقرار آنند بر هم زند. و اروپائیان بدرستی می‌گویند که حمله آمریکا به دادگاه کیفری جهانی حمله به نظم جهانی است. تأییدی بر آشوب و فتنه است. آمریکا خواهان بی‌نظمی یعنی نظمی است که نظامهای قبلی را بر هم زده و سیادت امپریالیست آمریکا را بر دنیا مستقر سازد. بی‌نظمی ادامه در صفحه ۱۰

به حزب طبقه کارگر ایران پیوندید!

کار از محکم کاری...

البته که آمریکا به این حقه بازیهای حقوقی وارد است و می داند که آنها نیز قادرند همان روشن مودیانانه بلژیک و آلمان و یا سایر ممالک امپریالیستی را اتخاذ کنند ولی چه مغایرتی دارد که آنها در قوانین خود زمینه ای برای روز مبادا برای فشار به اروپا و یا تدارک حمله به اروپا از طریق دریای شمال و شاید هم بیاری انگلستان فراهم نسازند که هر روز به تواتر به بهانه آن به تدارک جنگی پرداخته و اروپائیان را شانتاژ کنند. از این گذشته این امر، شمشیر دموکلیس تهدید دائمی را بر سر اروپائیان نگه میدارد تا آنها را مجبور کند که با چشمان باز بر جنایات نظامیان آمریکا "چشم ببندند" و زورشان به جانی نرسد و بی توانی خویش را درک کنند و به بی خاصیتی قوانین خویش پی برند و تحقیر شوند و در مقابل ارباب بزرگ یعنی سرکرده امپریالیستها و این دشمن بزرگ خلقهای جهان و دشمن شماره یک بشریت (البته نوکران امپریالیست و مزدوران قلمبست ایرانیان ما را بعلاوه این درشتی می بخشند - توفان) دست به سینه بایستند.

این است ماهیت عوامفریبانه این دادگاهها و در عین حال تضاد عمیق امپریالیستها در میان خود و تأییدی بر این تجزیه و تحلیل حزب کار ایران (توفان) که تضاد میان امپریالیستها و انحصارات امپریالیستی را یکی از عوامل ترسیم سیمای سیاسی جهان امروز بیان کرده است. این اقدامات زمینه ای برای تدارک جنگ میان ممالک امپریالیستی است که روزی با تشدید بحرانهای ذاتی سرمایه داری بروز خواهد کرد. هیچکدام از آنها یکدیگر اعتمادی ندارند و در حالیکه می روند تا برای کنترل و سلطه بر جهان قواعد عمومی علیه خلقهای جهان در اشکال مزورانه بسازند برای خویش استثنائاتی می سازند تا راه فرار خود آنها را فراهم آورد. خوب است که روشنفکران ایرانی که شیفته امپریالیسم هستند و فریب افسانه "جامعه باز" وی را می خورند و مرتب از امپریالیسم "متمدن" تجلیل کرده و به مارکسیسم لنینیسم پرخاش می کنند و کمونیستهای واقعی را به "ستی ها" متصف می کنند بر این حقایق اگر واقعاً تقیدی به حقیقت دارند چشم بگشایند و اعتراف کنند که ما کمونیستهای سنتی یعنی مارکسیست لنینیستها واقعی که رنگ عوض نمی کنیم و حقایق را به مردم می گوئیم محق هستیم و به نرخ روز نان نمی خوریم. جا دارد که ما در اینجا بیک اندیشمند بزرگ فرانسوی بیک سوسیالیست بزرگ تخیلی، به فوریه توجه کنیم که انگلس در باره وی نوشت: "فوریه بورژوازی، پیغمبران به وجد آمده ی قبل از انقلاب و چاپلوسان بعد از انقلاب را به بازخواست می کشد.

اوضاع نابسامان مادی و معنوی جهان سرمایه داری را بی رحمانه افشاء می کند و آنرا با وعده های دلپذیر روشنگران از جامعه ای که در آن فقط عقل حکومت خواهد کرد، از تمدنی که خوشبختی آفرین است، از امکان تکامل بینهایت انسانی و همچنین با سخنرانیهای پر زرق و برق ایدئولوژیکهای بورژوازی مقایسه می کند. او مدلل می سازد که چگونه لفاظی های مطمئن، سراسر با دردناکترین واقعیات منطبق است و شکست این لفاظی ها را بیاد طعنه می گیرد. فوریه تنها متقد نیست، طبیعت پیوسته ی دل زنده اش، وی را طنزپرداز، آنهم یکی از طنزپردازان بزرگ دوران کرده است. وی کلاهبرداری تاجران فرانسوی را که پس از شکست انقلاب ناگهان سر بر می آورد، همچنین تنگ نظری آنانرا استادانه و دل انگیز ترسیم می کند. انتقادش به چگونگی روابط جنسی و مقام زن در جامعه بورژوازی از اینهم استادانه تر است. اوست که برای نخستین بار اظهار می دارد که در هر جامعه ی مفروضی، درجه آزادی زنان، درجه آزادی جامعه بطور کلی را بدست می دهد (تکیه از توفان). ولی اهمیت بسزای فوریه در درک اش از تاریخ جامعه تظاهر می کند. وی جریان جامعه تاکنونی را به چهار مرحله تکاملی تقسیم می نماید، وحشیگری، پدرشاهی، بربریت و تمدن که این آخری با اصطلاح جامعه بورژوازی امروز تطابق دارد و مدلل می سازد که:

"نظام متمدن، همه پلیدیهای را که در بربریت با اشکالی کاملاً ابتدائی اعمال می شود، به یک شیوه زندگی پیچیده، دو پهلوی دورویانه، ارتقاء می دهد."

و ثابت می کند که تمدن در "دورباطلی" در حرکت است، در تضادهایی که دائماً بوجود می آورد، بدون اینکه قادر به حل آنها باشد بنحوی که دائماً به عکس آن چیزی می رسد که خواهان رسیدن و یا مدعی رسیدن به آن است ییدنگونه که مثلاً:

"در تمدن فقر از وفور سرچشمه می گیرد."

(آنتی دورینگ چاپ فارسی صفحات ۲۵۴ و ۲۵۵ اثر فریدریش انگلس)

این کلمات زیبا را باید با درشتی بر بالای دیدگان نابینای روشنفکران واداده ایرانی برافراشت تا به ماهیت این تمدن بربرمنش پی برند و به ستهای کهنه شده سرمایه داری ورشکسته و جنایتکار دل نبندند. سوسیالیسم است که بشریت را نجات می دهد و باید به سن آن که متاخرتر و زنده تر و تازه تر از سرمایه داری ورشکسته است به سوسیالیسم که بر دانش بشری متکی است، تکیه کرد.

ماهیت جنگ زرگری...

برای اروپا نظم نوین امپریالیست آمریکاست.

این تجربه چه چیز بما می آموزد:

۱- دادگاه کیفری جهانی وسیله سلطه امپریالیستی و یک ابزار روشن سیاسی برای فریب افکار عمومی است. این وسیله هم از جانب امپریالیست آمریکا و هم اروپا مورد بهره برداری قرار می گیرد.

۲- کمونیستها باید در زیر این جنگ زرگری که میان امپریالیستها بر سر "رعایت حقوق بشر" و "احترام به موازین جهانی" در گرفته است دم خروس را ببینند و به قسم حضرت عباس آنها دلخوش نکنند.

۳- امپریالیستها برای بشریت و انسانها ارزشی قایل نیستند و از کشتار گسترده آنها آنجا که پای منافع آنها در میان باشد ابائی ندارند.

۴- حمایت از حقوق بشر، دموکراسی، عدالت در قاموس امپریالیستهای حرفهای پوچ و بی معناست.

۵- امپریالیستها برای تجاوز و سلطه گری خود در جهان بدنبال توجیهاتی می گردند تا مردم جهان را که از آنها راهم دارند بفریبند. ابزارهایی نظیر "دادگاه کیفری جهانی" از این زمره اند.

۶- امپریالیستها در تضاد دائم با یکدیگر قرار دارند و برای یکدیگر برای نزاعهایی که در پیش است از هم اکنون تله می گذارند. تضاد امپریالیستها اروپا و آمریکا بر سر دادگاه کیفری جهانی نزاعی حقوقی در شکل و ماهیت سلطه گرانه در بطن است.

۷- نظم آمریکائی نظم گستاخانه یک ابر قدرت کله شق و قلچماق است و این با نظم اروپائی که یکبار ه هوادار موازین بین المللی شده و خواهان مهار امپریالیست آمریکاست در شکل تفاوت دارد و نه در ماهیت.

۸- کمونیستها نباید تبلیغات امپریالیستها را بخورند، باید ماهیت اظهارات آنها را تشریح کنند و به مردم جهان نشان دهند. باید نشان داد که آنهائی که از آمریکا بعنوان "فرشته نجات" در عراق، افغانستان، یوگسلاوی سخن می گفتند و نوکر صفاتانه تبلیغ می کردند که گویا آنها "تمدن" و "جامعه باز" و "دموکراسی" را به سراسر جهان صادر می کنند عوامل بی حیره و مواجب امپریالیست آمریکا هستند. افشاء آنها از وظایف مهم کمونیستهاست.

از کمکهایتان متشکریم

رفیقی از فنلاند ۱۰ یورو
رفیق ف مونیخ آلمان ۲۵ یورو
رفیق بابک جنوب آلمان ۱۰۰ یورو
رفیق افغانی از آلمان ۳۰ یورو

جنایت رهبران صهیونیسم در فلسطین جنایت علیه بشریت است

کار از محکم کاری...

تعقیب قرار دهند زیرا از قدیم گفته اند کار از محکم کاری عیب نمی‌کند.

خود آلمانها می‌گویند: "جنایات جنگی، کشتار قومی، جنایت علیه بشریت، صرفنظر از اینکه از طرف چه کسی و کجا اتفاق افتاده باشد، صرفنظر از اینکه شهروند آلمانی در آن مشارکت داشته باشد و یا خیر می‌تواند از جانب دادستانی مورد تعقیب قرار گیرد".

کلماتی که برای یک خواننده خام به دل می‌نشیند. از امروز می‌تواند یک نظامی آمریکائی بخاطر کشتار مردم غیر نظامی افغانستان در کشور آلمان مورد تعقیب قضائی قرار گیرد. امروز می‌تواند اگر پای پینوشه به آلمان برسد و یا اگر پای هنری کیزینگر وزیر اسبق خارجه آمریکا برنده جایزه صلح؟؟؟ به آلمان برسد بر اساس بند ۶ این قانون بعلت جنایاتش در ویتنام و شیلی مورد تعقیب قضائی قرار گیرد.

بند ۱۱ این قانون حتی حمله بمب افکنها و موشک افکنهای هوائی ناتو را به ساختمان دولتی و غیر نظامی فرستنده تلویزیون صربستان در بلغراد در هنگام حمله به یوگسلاوی به بهانه بحران کوزوو که تجاوز به حریم تاسیسات غیر نظامی است مبنائی برای تعقیب مسببین آن می‌داند. طبیعتاً تخریب آب آشامیدنی، مراکز تولیدی و پلها بر روی رودخانه دانوب از همین موارد به حساب می‌آیند.

در اینجا حتی پای آریل شارون نیز به علت سیاست آبادی نشینهای یهودی و تخریب ماوآ و مسکن فلسطینی ها به میان می‌آید که مصداق بارز جنایت علیه بشریت محسوب می‌شود. البته این مشکل را بلژیک هم داشت زیرا دادگاههای بلژیک قصد داشتند آریل شارون را به همین جهت تحت تعقیب قضائی قرار دهند ولی همانگونه که در ابتدای مقاله توضیح دادیم با یک گردش قلم پای آریل شارون را از مهلکه خارج کردند که مورد تعقیب قضاء قرار نگیرد.

گرچه که هر دادستان آلمان بر اساس قانون می‌تواند علیه جنایتکاران در هر کجای دنیا اعلام جرم کند ولی دولت آلمان که از عواقب سیاسی و دیپلماتیک این امر در موارد ناخواسته هراس دارد و می‌خواهد وظیفه اعلام جرم را فقط در اختیار دادستان کل آلمان که یک مقام سیاسی است تا قضائی بگذارد و نه آنکه طوری شود که هر دادستان شرافتمند و ساده دل محلی قادر باشد مثلاً علیه هنری کیزینگر اعلام جرم کند. این امر مغایر نیات شوم این قانون است.

آنها به دادستان قابل اعتماد نیاز دارند تا ابزار اعمال فشار سیاسی بین المللی داشته باشند و نه ابزار تحقق

عدالت اجتماعی. تناقضی که اکنون در کار پیدا شده در این است که این قانون یعنی انتقال مسئولیت بر شانه دادستان کل آلمان را هنوز نتوانسته اند تصویب کنند و در عمل یک دوره گذار و بدون کنترل پدید آمده که هر دادستانی را قادر می‌سازد به اعلام جرم علیه جنایتکاران جهانی بپردازد. البته دادستانی که بعد کافی از جسارت لازم برخوردار بوده، از جان گذشتگی داشته باشد و به پست و مقام آینده خود دل بستگی نداشته باشد، و فشار مقامات بالا را تحمل کرده و از ترور و تهدید نترسد در بازار قضاوت زیاد نیست.

ولی چرا دولت آلمان در تصویب این کار یعنی یک دادگاه کیفری جهانی و صرفاً آلمانی (دادگاه کیفری ملل - توفان) شتاب به خرج می‌دهد؟ چه شتابی در امر محاکمه جنایتکاران پیدا شده که همه بر هم سبقت می‌گیرند؟ مگر دادگاه کیفری جهانی در لاهه و یا در بلژیک از کار افتاده اند؟ خیر! علت را باید در جای دیگر جستجو کرد.

این علت را آقای ویلیکیتسکی Wilkitzki مسئول بخش حقوق کیفری ملل در وزارت امور خارجه آلمان اینگونه بیان داشته است: "قانون (منظور قانون دادگاه کیفری ملل متعلق به آلمان است - توفان) باید در همان روزی به اجراء گذاشته شود که دادگاه کیفری جهانی کارش را در لاهه شروع می‌کند".

و سپس ادامه می‌دهد که این اقدام باید: "بعنوان یک نشانه که ما هم هستیم و قادریم این قبیل جنایات را خودمان تحت تعقیب قرار دهیم" مطرح شود.

خواننده هنوز سر در نمی‌آورد که تاسیس این همه دادگاه در تمام دنیا با این شتاب تا پدر جنایتکاران را در آورند برای چیست؟ نکند قصدی هست که از کره ارض بهشت معهود را بسازند؟

هم دادگاه کیفری جهانی در لاهه، هم دادگاه کیفری جهانی در بلژیک و هم دادگاه کیفری جهانی (کیفری ملل - توفان) در آلمان و...؟

ولی واقعیت در پشت این پرده‌های فریب چیز دیگری است.

در اساسنامه دادگاه کیفری جهانی در لاهه تبصره‌ای آمده که به موجب آن جنایات سربازان ممالکی که در خود آن ممالک قوانینی هم ارز قوانین دادگاه کیفری جهانی لاهه برای تعقیب جنایتکاران وجود دارد که به موجب آن می‌توان به تعقیب این افراد پرداخت از تعقیب از جانب دادگاه بین المللی لاهه در امان می‌مانند. یعنی بندی برای معافیت از قرار تعقیب صادر شده است.

این به این مفهوم است که چون قوانینی برای تعقیب

جنایتکاران علیه بشریت در آلمان همزمان با دادگاه کیفری جهانی به تصویب رسیده است سربازان آلمانی که در بالکان و یا افغانستان به جنایات جنگی دست می‌زنند با استناد به این قانون مورد تعقیب قضائی قرار نمی‌گیرند زیرا این وظیفه دولت آلمان است که آنها را مورد تعقیب قضائی قرار دهد که البته و صد البته نمایشات مضحکی به عنوان دادگاه آنهم در مواردی که کتمانش ممکن نیست برگزار می‌شود که در طی سالهای خسته کننده و طولانی با سپرده شدن به حافظه تاریخ با تیرنه متهمین پایان می‌رسد. دولت آلمان بویژه در این امر و تیرنه نازیها پس از جنگ جهانی دوم یذ طولانی دارد.

شتاب دولت آلمان برای تصویب قبل از موعد این قانون به این خاطر است که پای سربازان آلمانی برای انجام جنایاتی که در افغانستان و یا بالکان کرده اند به میان نیاید و بتوانند آنرا با استناد به این تبصره معافیت ماستمالی کنند.

آیا شگفت زده نمی‌شوید و دهانتان از این همه فریبکاری بوژوازی باز نخواهد ماند؟

دها دادگاه می‌سازند تا بتوانند حقوق بشر را رت به بهترین و پوشیده ترین شکل نقض کنند و خود را هوادر حقوق بشر نشان دهند. این دادگاهها ابزار اعمال فشار سیاسی به ممالکی است که یوغ اسارت امپریالیستها را به گزردن خود قبول نمی‌کنند. این دادگاهها ابزار توجیه سلطه گری امپریالیستهاست و همه ممالک امپریالیستی با ساختن دادگاههای بومی خود بر اساس همان تبصره کذائی قادرند جنایتکاران را فراری دهند.

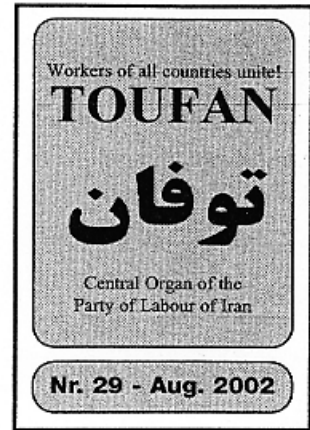
جالب است که آمریکائها بر پروژه هائی کار می‌کنند که طرح حمله به هلند و زندانهای هلند را می‌ریزند که چنانچه سربازان و شهروندان آمریکائی بعنوان جنایتکار دستگیر، محاکمه و محکوم و سپس زندانی شدند توسط ارتش آمریکا رهائی یابند. قانون این کار تمام شده است و آقای بوش رئیس جمهور آمریکا فقط باید آنرا امضاء کند. گردن کلفتی آمریکا را بنگرید که به صراحت برای تصویب قانونی کار می‌کند که رسماً در آن اعتراف می‌کند که قصدش حمله به اروپا به متحدین امروزی و دیروزی خودش است.

آقای ویلیکیتسکی Wilkitzki با واهمه و تذکر مایوسانه ای بیان می‌کند آمریکائیها نیز همه ابزار لازم را در قوانین داخلی خود دارند تا بتوانند معافیت شهروندان خود از تعقیب قضائی دیوان کیفری جهانی در لاهه را تامین کنند ولی ما نمی‌دانیم که چرا به آن توجه ندارند؟ راستی چرا به آن توجه ندارند؟

ادامه در صفحه ۱۰

پرداخت فوری و بدون قید و شرط حقوق معوقه کارگران!

"حزب کمونیست کارگری" یک جریان منحرف اکونومیستی یا حزبی برای نفی حزب (ا)



کار از "محکم" کاری عیب نمی کند

از روز دوشنبه اول ماه ژوئن ۲۰۰۲ دادستانهای آلمانی می توانند اقدامات جنایتکارانه سربازان آمریکایی در افغانستان، بالکان، و یا در هر جایی که تحت نام "سربازان صلح سازمان ملل" به ماموریت رفته اند و به جنایت اقدام کرده اند مورد تعقیب قرار دهند.

زیرا از ۳۰ ژوئن قانون جدیدی در آلمان بنام "قانون کیفری ملل" به اجراء گذارده می شود که این اجازه را قانوناً به مقامات آلمانی می دهد. هر خواننده ای از خود می پرسد که چگونه می تواند به همه ممالک امپریالیستی بناگهان دلشان برای حقوق بشر سوخته و می خواهند پدر لامصب همه دیکتاتورها و جنایتکاران جهان را در آورند. از اسپانیا گرفته تا هلند، از بلژیک گرفته تا آلمان؟

برای درک این تاکتیکهای ظریف و عوامفریبانه امپریالیستی خوب است مقاله و تحلیل "توفان" را با دقت بخوانید تا متوجه شوید که امپریالیستها تا به چه حد حقه باز و ضد بشریت هستند.

این قانون آلمان شامل ۱۴ ماده است که در حقیقت شامل همان موادی می شود که در اساسنامه "دادگاه کیفری جهانی" بازتاب یافته است. یعنی همه دادگاههای آلمان قادرند جنایتکارانی را که "دادگاه کیفری جهانی" مورد تعقیب قرار می دهد نیز مورد

داعمه در صفحه ۱۱

نشریه "انترناسیونال" ارگان "حزب کمونیست کارگری ایران" می کوشد مبانی وحدت درونی اعضاء خود را بیان داشته و رئوس مهم تفاوت های خود را با سایر "گرایشات دیگر چپ" بیان کند. همان گونه که این نشریه تاکید می کند این شاخصها هويت "حزب کمونیست کارگری" را نشان داده و خصالت نمای سیاسی و بنیاد سیاسی "حزب کمونیست کارگری" است.

پس ما نیز از همین رئوس که به اعتراف این حزب خصلتمای کامل وی است آغاز می کنیم و عبار مارکسیستی آنرا می سنجم تا روشن شود که چه قوابتی میان این مبانی و مارکسیسم-لنینیسم وجود دارد.

آیا جنبش کارگری خود بخود سوسیالیستی می شود؟

اولین ادعا بزبان خود آنها این است که "سوسیالیسم کارگری یک جنبش اجتماعی قائم بالذات است و مشتق فعالیت مارکسیستها و کمونیستها نیست."

مفهوم این جمله شبه انگیز چیست؟

آیا باین مفهوم است که سوسیالیسم علمی قبل از مارکسیسم در جنبش کارگری وجود داشته است؟

آیا باین مفهوم است که جنبش کارگری قائم بالذات بوده و برای نیل به کمونیسم به عامل آگاه نیازی ندارد؟

آیا باین مفهوم است که نفوذ سوسیالیسم خرده بورژوازی و تخیلی در قرون گذشته در درون جنبش کارگری که ماهیتاً ایده های بورژوازی بوده اند

سوسیالیسم کارگری به حساب می آیند؟ آیا منظور این است که سوسیالیسم و جنبش کارگری دو مقوله جداگانه اند که بموازات هم رشد می کنند و هر کدام برای خود قائم بالذات اند؟ پس در آنصورت سوسیالیسم کارگری که واژه ای ترکیبی است چه صیغه ایست؟

ما تلاش می کنیم در میان خرواری از ادعاها و جمله پردازیها و آشفته گریها، آن هسته اصلی تفکر اکونومیستی این جریان را نشان دهیم، پوسته های ادعاها را بکنیم و هسته واقعی تفکر اکونومیستی این حزب را که با مارکسیسم قوابتی ندارد به خوانندگان خود و به جنبش کمونیستی ایران معرفی

نمائیم. آنوقت است که هر عنصر آگاه با یک سیستم مدون اکونومیستی روبرو می شود که در درون خود

بسته و قابل پیگیری است. شفاف است و حتی از قبل مواضعش در مورد حوادث روز قابل پیش بینی است.

آنوقت است که عناصر پیشروی کارگری ماهیت گفتار و کردار این جریان را، موضعگیریهای وی را، بیگانه

بودنش را از واقعیت جامعه ایران و جهان بهتر می توانند درک کنند. ما سرشته درک مسایل را در این

مقالات به شما خواهیم داد تا رابطه منطقی این تفکر اکونومیستی را بیابید.

حال به نقل قول دیگر مراجعه می دهیم. مدعی این نظریه اضافه می کند: "مبارزه علیه سرمایه داری برای

اداعمه در صفحه ۶

ماهیت جنگ زرگری "دادگاه کیفری جهانی"

می داند. از این بعد حمایت از حقوق لایتناهی و قابل احترام بشر مرز جغرافیائی پیدا کرد.

طبیعتاً جنایتکارانی که نه مصونیت سیاسی داشته و نه در داخل بلژیک بسر می برند برای ورود باین کشور نیاز به روادید دارند که آنهم بر اساس همین قانون نمی تواند

اداعمه در صفحه ۳

دولت بلژیک که زیاده روی کرده بود و باید بر اساس قوانینش جنایتکاران علیه بشریت را در هر کجای کره زمین تعقیب می کرد همینکه پای پینوشه و آرل شارون و رفسنجانی و نظایر آنها به میان آمد قانون خود را به نفع جنایتکاران تغییر داد و اضافه نمود که فقط آنهائی را که پا به سر زمین بلژیک گذاشته اند قابل تعقیب

سایت توفان در شبکه اینترنت www.toufan.org نشانی پست الکترونیکی toufan@toufan.org

نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستی ایران است. "توفان" نشریه "حزب کار ایران"، حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صریح، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود یابرجاییم و به این مساعدت، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخرج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

تعداد حساب بانکی TOUFAN POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600 شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶
آدرس TOUFAN POSTFACH 103825 60108 FRANKFURT GERMANY

پیروز باد حزب طبقه کارگر ایران